

تبریز، ارگ علیشاه،  
دوره ایلخانی

# تاریخ شیخ اویس و سالهای پایانی دولت ایلخانان

دکتر عبد الرسول خیراندیش  
عضو هیأت علمی دانشگاه شیراز

هم عنوان کتاب «تاریخ  
شیخ اویس» و هم  
چگونگی خاتمه آن نشان  
می‌دهد که نسخه موجود  
باید صورت ناقصی از  
اصل آن باشد

لیدن گزینش شده و در سال ۱۳۷۳ ه. در چاپخانه  
اکسلسیور در لاهه به صورت عکسی به چاپ رسیده  
است. این تصحیح نیز بر اساس همین چاپ عکسی  
صورت گرفته که تقدیم دانش پژوهان می‌گردد. فن  
لون ترجمه‌ای انگلیسی از همین چاپ عکسی به  
انضمام مقدمه‌ای درباره کتاب، تاریخچه‌ای از  
جلایریان و نیز فهرست‌هایی از اصطلاحات ترکی و  
مغولی متن و نیز اعلام مقدمه و ترجمه انگلیسی به  
چاپ رسانده است. ضمن ارج نهادن برکوشش فن  
لون که نسخه عکسی این کتاب ارزشمند را سال‌ها  
پیش در دسترس محققان گذاشته است، متأسفانه

هم چاپ این اثرنایاب بود و هم ترجمه انگلیسی آن به دلیل اشتباہ در  
خواندن بعضی از قسمت‌های کتاب خالی از اشتباہ نبود که بعضی را  
در حاشیه این تصحیح مذکور شده‌ام. لذا تصحیح این اثر عملاً انجام  
نشده بود و برای تاریخ ایران به خصوص در اوایل قرن هشتم ارائه آن  
ضروری بود. فن لون در ترجمه انگلیسی این اثر توضیحاتی در  
حاشیه آورده است که در مواردی به آنها با ذکر نام وی استناد کرده‌ام.  
خشوب‌خانه آثاری که بعد از ترجمه فن لون منتشر شده‌اند، در حل  
بسیاری از مشکلات این متن راه‌گشایی هستند.

از نویسنده تاریخ شیخ اویس اطلاع چندانی نداریم. به گزارش  
فن لون اورصفحه ششم اثر خود نام خویش را ذکر کرده است. همین  
مقدار نشان می‌دهد که او از اهر در آذربایجان بوده و بدین سبب در

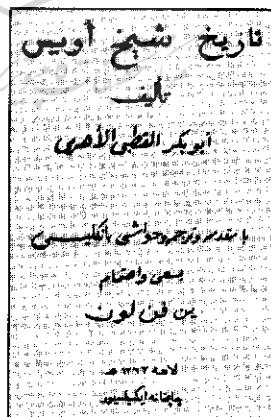
## مقدمه:

کتاب تاریخ شیخ اویس نوشته ابویکر القطبی الاهوری، کتابی در تاریخ عمومی است. لذا به سبک و سیاق تاریخ‌های عمومی از ابتدای تاریخ یعنی حضرت آدم شروع می‌شود و تازمان حیات مؤلف که روزگار سلطان شیخ اویس ایلکانی (۷۵۷-۷۷۷ ه.ق.) بوده، ادامه می‌یابد. اما با وجود آنکه کتاب به نام این پادشاه ساخته نشده، نسخه موجود آن در ابتدای پادشاهی او به پایان می‌رسد. هم عنوان کتاب و هم چگونگی خاتمه آن نشان می‌دهد که نسخه موجود باید صورت ناقصی از اصل آن باشد.

زیرا کتاب در ابتدای مبحث سلطنت شیخ اویس بدون ذکر نام نویسنده یا کاتب و تاریخ کتابت و دعا که بدان کلوفون (انجامه) می‌گویند تمام شده است. شاید افتادگی صفحات پایانی موجب این امر شده باشد، اما به هر حال فقدان تاریخ دوره شیخ اویس نام کتاب را بی‌مسما ساخته و اطلاعات کتاب‌شناسی لازم را در اختیار ما نمی‌گذارد.

لذا فایده اصلی آن مربوط به تاریخ دوره شیخ اویس نیست، بلکه از نظر تاریخ ایران دوره ایلخانان مغول و به خصوص تاریخ آذربایجان واجد اهمیت است.

همین قسمت که دارای ارزش تحقیقی بیشتری است به وسیله بن فن لون بر اساس نسخه منحصر به فرد کتاب مضبوط در کتابخانه



ختن، ختون، و خواتون نوشته شده است.

۴ - تاریخ‌ها به طور معمول به صورت حرفی و به زبان عربی است. اغلب هم آن را میان دو بند قرار می‌دهد و این امر موجب می‌شود که ارتباط آن با بند قبل یا بعد چار ابهام گردد. گاهی نیز تاریخ‌هارا باعده‌نشان داده است. نکات دیگری نیز از نظر نگارش در این کتاب مطرح است که در دنبال خواهد آمد، اما در مورد تعدد و تنوع ضبط اسمای و تاریخ‌ها در این تصحیح سعی شده است به همان نحو آورده شود.

روش نویسنده یا کاتب آن بوده که حرف ربط «به» را به ابتدای افعال و اسمای و اژدهای ترکی و مغولی متصل سازد. از آنجاکه در مواردی این امر موجب اشکال در خواندن می‌شود، آنها را از ابتدای اسمای و اژدهای ترکی و مغولی جدا ساخته‌اند، این در مورد تمامی اسمای اعمال شده است. اما در مورد افعال حتی الامکان ازین امر خودداری شد.

مفهول بی‌واسطه «را» در دنباله بعضی از اسمای و اژدها به صورت پیوسته آمده است. در بعضی موارد به منظور سرعت در خواندن به صورت جدا نوشته شد.

حروف گ، چ، پ به صورت ک‌وج و ب نوشته شده که به صورت اصلی خود تصحیح شده است.

به گزارش فن لون، تاریخ شیخ اویس با داستان حضرت آدم آغاز می‌شود. سپس بر همان سبک و سیاق شاهنامه فردوسی، تاریخ ایران باستان را بیان می‌کند. چهار سلسله معروف پیشدادی، کیانی، اشکانی و ساسانی چنان که شاهنامه فردوسی، تاریخ طبری و متون دیگری چون هفت پیکر سروده نظامی بیان کرده‌اند، در بی‌هم می‌آیند. سپس الاهی وارد مباحث تاریخ اسلام می‌شود. در این قسمت تاریخ خلفای راشدین، بنی امية، بنی مروان و بنی عباس مرور می‌شود و سلسله غزنوی و سلجوقی نیز در کنار عباسیان مورد توجه قرار می‌گیرد. سپس تاریخ مغول مطرح می‌شود و به دولت ایلخانان می‌رسد. دنباله تاریخ ایلخانان سرانجام به دولت ایلکانیان (آل جلایر) منتهی می‌گردد. چگونگی انتقال دولت از ایلخانان به ایلکانیان مفصل ترین مباحث تاریخ شیخ اویس است. می‌توان این استنباط را داشت که با ذکر سلسله‌هایی چون اشکانی، ساسانی و سپس عباسی که پایتخت خود را در کنار دجله (سلوکیه، تیسفون، بغداد) قرار داده بودند و سرانجام ادامه این روند به آل جلایر که از بغداد قدرت گرفتند، الاهی کوشیده است و سعی نظر و دیدگاهی بلند درباره دولت جلایریان داشته باشد. اگرچه در این کتاب تفصیل مباحث درباره بغداد به اندازه تبریز نیست و نویسنده کوشیده است اوضاع تبریز را در کانون اصلی توجه خود قرار دهد، اما نباید از نظر

ذکر اخبار تاریخ از اهر نیز به مناسب و قایعی که در آنجا یا در اطراف آن رخ داده یادگرده است و ازین جهت اثروی حاوی نکات جزئی و اطلاعات دقیقی است. همچنین قطبی اهری به تاریخ الوس جوچی، یعنی مغولانی که از سمت شمال با ایران همسایه بوده‌اند، توجه خاصی نشان می‌دهد و گاهی به صورت تطبیق و گاهی به صورت تلفیق اخبار آنها را با ایلخانان ذکر می‌کند. نظر به جداول مستمری که میان ایلخانان و الوس جوچی وجود داشته و مدام از طریق دربند عليه یکدیگر لشکرکشی داشته‌اند، چنین مباحثی در کتاب شیخ اویس بر ارزش و اهمیت آن می‌افزاید. به هر حال همه این امور به آذربایجان مربوط بوده و نویسنده به دلیل انتساب بدانجا دقت خاصی در ذکر اخبار نشان می‌دهد. اما اثر او تا حدود زیادی خلاصه است و تفصیل کافی ندارد.

نکته دیگری که در مورد نویسنده باید توجه داشت جانبداری او از خاندان ایلکانی (جلایریان) است. او به خاندان چوبانی نیز توجه دارد، اما بخش پایانی تاریخ این خاندان را که با ظلم و تعدی ملک اشرف همراه بود، در اظهار نفرت از آنان بازگو می‌کند. اما از اجداد خاندان ایلکانی با ذکر بزرگواری و منزلت و مرتبه عالیه ایشان بیان می‌کند. چنان که آق بوقارا با ذکر عنوان شهید یاد می‌نماید و امیر حسین و شیخ حسن را که پدر و جدشیخ اویس بوده‌اند با دعا و تاباد می‌کند. در مرح شیخ اویس نیز سعی تمام می‌نماید. این همه نشان می‌دهد که مؤلف از وابستگان به خاندان ایلکانی بوده است. از این نظر در جداول میان آذربایجان (چوبانی‌ها) و بغداد (ایلکانی‌ها) جانب بغدادیان را دارد، اما در همان حال سخت بر اوضاع پریشان آذربایجان پس از مرگ ابوسعید بهادر خان (۷۳۶ ه). نالان است. او شرح بسیار گویایی از ویرانی آذربایجان و مهاجرت بسیاری از مردم شهرها و روستاهای آن به دلیل ظلم و تعدی ایلخانان رقیب و نیز جنگ‌های بی‌دری بی‌دست می‌دهد. تحول اجتماعی آذربایجان در آن دوره را می‌توان از طریق این کتاب تا حدودی روشن ساخت.

نشر کتاب نشان می‌دهد که نسخه موجود از مؤلف نیست و کاتبی که گویا سواد چندانی نداشته‌ان را استنساخ کرده است. این نکته را به دلایل زیر می‌توان دریافت.

۱ - کتاب به نحو عجیبی سعی در اختصار جملات دارد و این ایجاز موجب اخلال در درک بعضی از عبارات می‌شود.

۲ - نثر کتاب یکسان و یکدست نیست در مواردی دال معجمه در کلمات وجود دارد و در مواردی خیر. نیز مفهول بی‌واسطه «را» گاهی به کار می‌رود و گاهی خیر.

۳ - نحوه ضبط اسمای یکسان نیست. یک نام یا اژده به دو یا چند صورت ممکن است نوشته شده باشد. مثلاً خاتون به صورت



دور داشت که سراج‌جام تبریز به تصرف آل جلایر درآمد و این امر به وسیله شیخ اویس صورت گرفت.

تاریخ شیخ اویس شده است.

از این گونه نکات و فواید تاریخی از کتاب تاریخ شیخ اویس بسیار می‌توان مطرح کرد. در پایان سخن فقط به این نکته بسنده می‌کنم که نویسنده دیدگاه چندان مثبتی در مورد خواجه رشید الدین ندارد. در این اثر خواجه رشید الدین چندان برجسته نیست. لذا می‌توان این استنباط را داشت که نویسنده تاریخ شیخ اویس یعنی ابویکر قطبی اهری در کتاب دیوان سالارانی قرار داشت که نظر خوشی درباره خواجه رشید الدین و خانواده اش نداشت. اند.

\* \* \*

متن تاریخ شیخ اوپس

سلطنت ابا قاخان هجده سال بود و نسب او آبا قاخان بن هلاکو  
خان و گویند هفده سال و سه ماه و هفده روز بود. او را دو پسر بود:  
ارغون خان و گیختا تو و چون پدر وفات یافت او در مازندران بود،  
بیامد و بر تخت نشست در جغان ناور و مملکت فرو گرفت درسته  
ثلاث وستین وستمایه یائثت را به طرف شروان فرستاد، تو بشین را  
نامرد خراسان کرد، طوغوز بیتکچی پسر ایلکان نویان و تودان جد  
امیر چوپان را به روم فرستاد، دریای نویان را به دیاربکر فرستاد،  
شیرمون نویان بن چورماگون را به گرجستان فرستاد. اینجوها را به  
التجو نویان سپرد. ممالک بغداد و فارس (را) به سونجاق برادر  
تودان، دیوان به ارغون آقاداد، تبریز دارالملک ساخت، علاءالدین  
عظاملک را نیابت بغداد داد و آن سال به مازندران قیشلاق کرد.  
با شمومت را به اران فرستاد. نوچای بالشکر بر که خان عزم شروان کرد

بدين نحو طرحي که الاهري در تاريخ خود بى می گيرد کامل می شود و آن هرچه بيشتر ايراني ساختن تاريخ جلايريان است. او تاريخ فرماندازويان مغول را مورد توجه قرار مى دهد، اما سرانجام آنچه که محل تأکيد او قرار مى گيرد، ايران و ايران زمين است. به نحو جالب توجهی اين امر در تاريخ شیخ اویس مورث تأکيد واقع شده است. اين نکته در منابع عصر مغول خاص تاريخ شیخ اویس نیست و در ديگر متون نيز دیده می شود، اما تلاش برای قراردادن جلايريان در بطن اين مفهوم، خاص تاريخ شیخ اویس است. نویسنده با وجود تأکيد بر اسلاميت، اقدام آآل مظفر در بیعت با خلافت عباسی را خوش نمی دارد و به همین نحو همراهی آنان با چوپانی هارانیز نمى پسندد. زيرا چوپانی ها را مسئول ویرانی آذربایجان و جلای وطن کردن شهریان و روساستاییان آن می داند، بر همین اساس به ايلکانیان نظری مشبت دارد که آذربایجان را از دست چوپانی ها و الوس جوچی رهایی دادند. از اين منظر به گونه ای بهتر مى توان نقشی را که آذربایجان در حفظ حیات ملي ايرانیان در قرن هفتم و هشتم داشته است در یافت. در آن دوره خلافت عباسی در مصر که به صورت دولت مملوکان ظاهر شده بود با همراهی مغولان الوس جوچی، یعنی سرزمین روسیه کنونی، قلمرو ایران در نواحی آذربایجان و قرایب اران و گرجستان و شروان و روم (آناطولی) و عراق عرب را تهدید مى کرددند. اين امر موجب استقرار مرکزیت سیاسی در آذربایجان و تمرکز ایلات در آنجا شد. لذا شمال غربی ایران نقش درجه اولی در تحولات

طوغی پسرا یلکان نویان وار غتو و تودان بن شیدون هریک با تمدنی<sup>۱</sup>  
لشکر آنچا بودند. بدراالدین پروانه "را با فندقدار زبان یکی بود و با تفاوت  
او عازم گشته بود. چون نزدیکی رسیدند پروانه آن شب امر را شراب  
بسیار باد و لشکر را نیز هم چنین. مست لا یعقل خفته بودند. علی  
الصباح لشکر مصر با فندقدار در رسید و آن لشکر را مجموع بقتل  
آورند و امارا را بکشند. چون خبری به پادشاه رسید عازم روم گشت و از  
ترکمانان روم بسیار بقتل آورد و ملک خونبها ولا یتی بزرگست در روم  
آن روز سور غامیشی رفت بو رثه امیر طوغی و بندقدار در ذی الحجه  
۶۸۳ متفق شد. الف. قائم مقام شد.

ابقاخان روم را به شهزاده قونرتای داد و بفرمود تا قلعه دقات و اوغانیه که خانه بدرالدین پرروانه بود خراب کردند و از آنجا مراجعت کرد. چون به الداق رسید پرروانه را به یاساق رسانیدند و از آنجا به بغداد رفت و لشکر بجانب حمص فرستاد. شهزاده منکوتمر در آن لشکر بود. نکتاز و طولدای یارغوجی اندیشه ناک شدند، روی بگردانیدند و هزیمت شدند، لشکر بسیار بقتل آمد. خبر به آباقاخان رسید، عظیم بیرنجید و از بغداد به همدان آمد و در سرای ملک عمام الدین نزول کرد روز چهارشنبه بیستم ذی الحجه بعد از [۱۳۶] تفريط تجرع درسته شمازین و ستمایه وفات یافت و شهزاده منکوتمر در موصل متوفی شد. صندوق هردو به شاهتله پیش! بخن<sup>۱۲</sup> بردن. ملک به برادرش رسید. والله اعلم بالصواب.

سلطنت احمد خان دوسال و دو ماه و سیزده روز بود.  
نسب او تکودارین هولاکو، باتفاق شهزادگان قونترای، هلاچو،  
جوشکاب، کیشو و امرا شیکتور، سونجاق و عرب و قریقا و دیگر امراء  
پادشاهی بر او مقرر شد و بر تخت نشست در سیزدهم ربیع الاول  
۶۷۰ خوازین که در شاه تله بود بیرون آورد بر شهزادگان و امراء صرف کرد و  
به هرنفر لشکری صد و بیست دینار بداد و نام ایشان در دفتر ثبت کرد  
و در الوس برکا، منکا تمور وفات یافته بود، منکا<sup>۱۳</sup> قایم مقام شد.  
والله اعلم.

پادشاهی تودموتکا پنج سال بود به شرکت. سلطان احمد مولانا  
قطب الدین شیرازی را به مصر فرستاد به رسالت پیش پادشاه شام در  
شهرور سنه اثنی و ثمانی و ستماهی و بعد از آن شیخ عبدالرحمن را  
بفرستاد و آنچادر حبس بمد و سلطان احمد راسه پسر بود. قیلانجی  
و ارسلانجی و بوخاجی. قوتوتای با بعضی امرا متفق شد و هوس  
سلطنت کرد. احمد را خبر شد الیاق را بفرستاد تا او را بگرفت به اران  
آورد با کوچوک انقوچی [۱۳۷] و شادی اختجاجی. در قرایاغ به یاساق  
رسانید و گویند ارغون نیز در آن جانقی متفق بود. سلطان الیاق را به  
جنگ او فرستاد. در راچه خواجه نزدیک قزوین محاربه رفت. الیاق  
شکست. ارغون به خراسان رفت.

با آقسو بیامد. یشمتو از آب کر بگذشت و محاربه رفت میان  
ایشان. قایربغا پدر طغما جارکشته شد. نوی را بر سر خرمآمد لشکر او  
منهزم شد تا به شروان بر منت.  
برکاء از آن سو با سیصد هزار سوار بر سید. ابا قالٰ ازین سو از آب  
کر بگذشت ازین سوی پول<sup>۳</sup> مراجعت کرد. جسوس بریدند هر دو لشکر  
بر کنار آب صف بکشیدند دست به تیر کردند برابر یکدیگر چهارده روز  
بنشستند نتوانستند گذشن عزم تفلیس کردند تا بگذرند. برگا<sup>۴</sup>  
رنجور شد [۱۳۴] وفات یافت.  
صندوقد به سرای یاتو بر دند، آنجا دفن کردند. در حدود شروان

زدیک آب ترک نماند. منکاتومور قایم مقام شد. والله اعلم.  
پادشاهی منکاتومور شانزده سال بود. نسب او منکاتومور بن نوqای  
بن باتو بود. در شهرور سنه اربع و سنتین و سنتیمیه پادشاهی کرد، در  
نمامت دشت قپچاق تا حدود خوارزم. ابا قاخان بفرمود تا زکنار آب کر  
و دلان ناوور تا صحرای گردمون شهرزادگان سماغار و منکو تمور و  
ولجای خواتون<sup>۵</sup> بنشستند و آن موضع بورت قیشلاق ایشان شد.<sup>۶</sup>  
بعد از آن محاربه بود با برراق و مرغاول و جلایرتا بر در شهر هراة.  
عاقبت ایشان منهزم شدند و یکی از شعراء گفته باشد: شعر

غره ذى الحجه سال خسج <sup>۱</sup> فتاد  
بردر شهر هرات از حکم یزدان انفاقی

حرب لشکرخانی هفت اقیم نصرت یافته  
لشکر شهرزادگان ابقا و توبشین بربراق  
در عقب رفتند و بسیار از یشان بکشتند و فتح عظیم بود و خواجه  
صیر الدین طوسی وفات یافت در سنه اثنی و سبعین ستمایه<sup>۱</sup> روز  
و شنبه هجدهم ذی الحجه. مولانا نور الدین رصدی فرماید: شعر  
نصیر دولت و ملت محمد طوسی

یگانه که چنومادر زمانه نزد  
بسال ششصد و هفتاد و دوز ذی لحجه  
بروز هجدهم در گذشت در بغداد  
سعد الدین نطنزی فرماید:

نصیر دولت و دین پادشاه کشور فضل  
که آسمان هنر بود و آفتاب زمین  
بسال ششصد و هفتاد و دوز هجرت آن  
که بود خاک جنایش مآب روح امین

پو-هنجده رو ر دی الحجه سد ردارها  
مولو گشت سراپرده زد بخلد برین  
وزارت به شمس الدین صاحب دیوان جوینی خراسانی رسید و  
رغون آقا در مرغزار رادکان درگذشت در شهرور سننه ثلاث و سبعین و  
ستمایه فندقدار با لشکر جرار عازم روم گشت. ازین جانب امیر

و شمعون باوروم قله<sup>۲۱</sup> و بیهالدوله ابوکریم همه را به یاساق رسانیدند. جوشکاف<sup>۲۲</sup> را سویر غامیشی فرمود و بازگرداند سوی خراسان. باز وقوف یافت که اورادل راست نیست. بوغدای اختجی را با چتنی در عقب فرستاد چون بایتمیش قوشچی و عرب تای گورکان با ایشان مصاف کرد شکسته شد بگرفتند به حضرت آوردند، به یاساق خود رسید. شهرزادگان هلاجو و قریقای را در رمضان به دامغان به قتل آوردندر شهرورسنے<sup>۲۳</sup> [۱۳۹] ثمان و ثمانین وستمایه و چون پادشاهی در دشت قچاق میان شهرزادگان بشرکت بود توغتای بیامد بر همه

مستولی شد و بر تخت برکا و باتو نشست. والله اعلم.

پادشاهی توقتای بیست و سه سال بود. نسب او توقتای بن مونکاتمر. همه را به قتل آورد و او بر تخت نشست و پادشاهی برو مستقل شد. سلطان ارغون خان بر همه ایران زمین حکم راند و سرانجام کاریمارشد و بر بستر مرگ بخفت و رخت از جهان بر پرسی و از ذینی نقل کرد روز دوشنبه سایع ربع الاول در اران و درسننه تسعین وستمایه صندوق اورابه سجاس بردن. طناجار و قونجو قبال باتکال واچیداء بر قصد سلطان ایداجی سوگند خورده بودند اورا بکشند طوغان را بفرستادند تا در آن شب که سلطان ارغون وفات یافت قوجان و جوسی و سعد الدوله اربه قتل آورد و به یاساق رسانید وارد و قیا در خانه طناجار سعد الدوله<sup>۲۴</sup> را بکشند. گیخاتو برادر ارغون خان بر تخت نشست.

سلطنت گیقاتو خان سه سال و نه ماه بود و دوازده روز. اوراسه پسر بود. الفرنگ، ایرانشاه، جین بولاد. بیست (و) چهارم رجب ۶۹۰ بر تخت نشست. همه امرا را بازداشت تا یار غوب پرسیدند باز سور غامیش کرد و طوغان را بازداشت بودند. امیر اقباق گورکان اردو قیا را به حکم یرلیخ [۱۴۰] بفرستاد تا اورا به یاساق رسانید و به روم رفت و امیر شیکتر را به نیابت خود در اردو بگذشت. آوازه لشکر شام بود و ملک اشرف قلعه الروم حصار کرد بود و شیخ سعدی تاسع عشرين ذي الحجه سننه ۶۹۰ از ذینی نقل کرد و یکی از شعر ادرحق او گفته است:

شعر.

همای روح پاک شیخ سعدی

به ذی الحجه ح ص آن سال

شب سه شنبه ارض کز روز

بیفشاند از غبار تن پر و بال

چون امیر آقبوقا گورکان به جانب روم به حرب لشکر شام رفت پادشاه شهرزاده طانجوین منکو تمرین هلاکو خان و توغدای اختجی و طناجار و ایناق تمامی را بکیجکه<sup>۲۵</sup> لشکر روم فرستاد و چون آنجا رسیدند لشکر شام را بگریختانیدند<sup>۲۶</sup> و قلعه الروم بگرفتند و از آنجا به اران آمدند و وزارت به صدرالدین تقاجار<sup>۲۷</sup> دادند و صدر جهان لقب

احمد لشکر کشید در عقب او برفت. ارغون به قلعه کلات رفت. الیناق او را پیش پادشاه آورد. او را ببخشید. مراجعت کرد، ارغون خان پیش الیناق بود. شبی مست خفته بود. امراء چند با شهرزادگان در رفتند سر الیناق ببریدند و ارغون را بیرون آوردند (و) به پادشاهی نشاندند. احمد از راه اسفراین<sup>۲۸</sup> روی بگریز نهاد. طولای و چریک مغل با چند هزار کس در پی برگرفتند. اورا بگرفتند و هلاک کردند وارد و بغاریدند. در سننه ثلث و ثمانین وستمایه ششم جمادی الاول ارغون خان بامداد محبوس بود، شبانگاه پادشاه.

سلطنت ارغون خان هفت سال بود. نسب او ارغون خان بن ابا قاخان بن هولاک خان. چهار پسر داشت: غازان، خربنده<sup>۲۹</sup>، بیسون تمور، اوغل ملک. شمس الدین صاحب دیوان بگریخت تابه قم.

نواب گفت به هرا رویم، جواب داد که فرزندان را درست مغل چون گذارم، بازگشت پیش بوقا آمد. اورا به حضرت برد التفاتی نکرد نویان شیره پیش از آن پرسش بحیی را آورده بود و املاک صاحبی را تصرف کرد، امیر علی تمغاجی و فخر الدین مستوفی و حسام الدین صاحب که برگشیده او بودند قصد کردند تا در اوجان بفرمودند تا دو هزار تومن مال زربدهد. گفت زندارم ولی املاک دارم که هرسال سیصد و شصت هزار دینار حاصل آن باشد؛ هر روز یک هزار دینار دولای و قودای را بفرستادند تا یارغو بپرسیدند به نقدی معترض نشد. (۱۳۸) چوبی چند بزندند فایده نداد. سلطان کوچ کرد به جانب ایران روز دوشنبه چهارم شعبان سننه ثلث و ثمانین وستمایه در کوه هشتادسر<sup>۳۰</sup> که میان اهر و سیاه<sup>۳۱</sup> است اورا شهید کردند و بحیی را بعد از مدتی در میدان تبریز به یاساق رسانیدند و سعد الدوله ایهري را وزارت دادند. رضی الدین بابا فرماید: شعر

خدایگان سلاطین عهد شمس الدین

خلاصه همه آفاق صاحبی دیوان

بسال ششصد و هفتاد و سه نماز دگر<sup>۳۲</sup>

شهید گشت دوشنبه چهارم شعبان

پولاد چنگسان و اوردقیا از قآن<sup>۳۳</sup> سویر غال آوردن در سننه خمس و ثمانین وستمایه به پادشاهی ارغون خان بوقارا چنگسان لقب شد عظمتی تمام داشت امرا را به چشم حقارت نظر می کرد. ازین سبب از نظر پادشاه بیفتاد. بالروس و قرمشی بن هندو قورنونیان و امیر او جان وزنگی پسر بایانو بیان و تغلق مشورت کردند. به جوشکاب فرستادند و اورا به پادشاهی دعوت کردند. آن مکتوب که به جوشکاب نبسته بود بیامد و با خود به حضرت آورد. بفرمود تا جوشکاب بوقارا تسمه از پشت به دست خود بکشید و آن دیگران را به یاسا رسانیدند و از تاجیک<sup>۳۴</sup> امیر علی تمغاجی و حسام الدین صاحب و عماد الدین منجم

## برآردزگردون گردنده‌شور

### وگرچاره حیلتهای بپیش

رهاند بافسون از آن جان خویش

نوروز از پیش باید روانه شد به فیروزکوه دماوند به پادشاه غازان رسید و باید رادر مراغه رها کرد تصدیق حال بگفت و از برای سوگند کی خورده بود غزغانی با سرسته به بایدو فرستاد همه تعجب کردند. چون غازان خان به تدبیر دفع دشمن تجسس می‌کرد نوروز با امرا گفتند اگر پادشاه می‌خواهد که کاربر مراد او گردد مسلمان شود که در نجوم و احکام و سیر مشایخ گفته‌اند که در سننه اربع و تسعین و ستمایه پادشاهی بر تخت نشیند مسلمان تخت و تاج برو مقرر گردد. چون حق سبحانه و تعالی نور اسلام در دل غازان نهاد سخن نوروز کارگرآمد و در چهارم شعبان بر درگوشکی که تخت گاه ارغون بود به مقام لار دماوند طوی عظیم بساختند. در حمام رفت و غسل کرد و شیخ صدرالدین ابرهیم<sup>۳۲</sup> حموی کلمه شهادت تلقین کرد. غازان و همه ارکان دولت مسلمان شدند و از آن طرف از دولت بایدو طغاجار ملوی شده بود و صدرالدین زنجانی<sup>۳۳</sup> به سبب آنکه وزارت به جمال الدین دست گردانی دادند ذلیل شده بود بگریخت به غازان پیوست. غازان روز آدینه به جانب ری حرکت کرد. نوروز را پنج هزار مرد به منقاء فرستاد. امیر چوبان و قرمشی بدو پیوستند گریخته، طغاجار و بغدادی اختیار گریه نوروز پیوستند. بایدو منهزم شد. نوروز در تبریز رفت کلیساها را وکنشت هارا خراب کرد. قرمشی باشادی و چهار هزار مرد در عقب بایدو بر فتنه اورابگرفتند، پیش نوروز آوردند و خبر به غازان فرستادند سوئی اخراجی را بر فرستاد تا در تبریز در باعچه<sup>۳۴</sup> [۱۴۳] کار بایدو با تمام رسانید. پادشاه در تبریز آمد و از آنچه به موقان و اران رفت پیش بوبکر آبد نزول کرد و پرسیر پادشاهی نشست و عالم به عدل و انصاف بیار است.

سلطنت محمود غازان هشت سال و هشت ماه بود از محرم شهر سنه خمس و تسعین و ستمایه سلطنت برو مقرر شد طغاجار را به روم فرستاد از جانب خراسان آوازه یاغی بود. نوروز را به خراسان فرستاد. سوکای بن یشوت مخالفت پیش گرفت هور عذاق را با لشکر اران بفرستاد تا در حدود خرقان اورا بگرفت به یاساق رسانید امراء بایدو را توکال [۳۵] در پنج روز سی امیر و پنج شهزاده به یاساق رسیدند. خرمجی را به روم فرستاد طغاجار را به یاساق رسانید. میان نورین و نوروز مخالفتی بود و صدر جهان از نوروز می‌هرا سید. به سبب قیصر نامی که از پیش پادشاه مصر آمده بود حیلت گرد کاغذی نبشت مزورو در پهلوی حاجی برادر نوروز نشسته بود آن مکتوب در کیسه اونهاد و از عصیان نوروز سلطان را خبرداد متعلقان نوروز را بگرفتند پسرش را آورد قیا<sup>۳۶</sup> بگرفتند به یاساق رسانیدند در جمادی الآخرسته ست و

کردند و چاو از تبریز بیرون آمد اندر سننه ثلاث و تسعین و ستمایه. سبب آن بود که سلطان گیخات او را پولاد چنگسان پرسید که در مملکت قاآن و ناجیت خطای تجمل و اسباب زرینه می‌گویند بسیار است علت چیست جواب داد که آن جمارایچ چاو است. زرو نقره که هست بالات می‌سازند. از آن جهت بآن هوس بناهند و لیکن به جایی<sup>۳۷</sup> نرسید. شهرزاده بایدو در بغداد بود عصیان آغاز کرد و محمد سکورچی شهنده بغداد را بکشت. خبر به پادشاه رسید که بایدو یاغی شد و چند از امرابا او متفق اند. پادشاه ایشان را با قفقاق اوغل پسر بایدو محبوس کرد در تبریز و امیر آقبغا گورکان را با طغاجار به جنگ بایدو فرستاد و بایدو عازم شده بود چون به جغاتو رسیدند طغاجار به بایدو گروید امیر آقبغا گورکان از سر<sup>۳۸</sup> صدق و اعتقاد مراجعت کرد در رودخانه اهر به گیخاتو پیوست. پادشاه خواست که عازم روم گردد. اینا قان نگذاشتند. (به) بیلسوار<sup>۳۹</sup> رسید امیر حسین پسر طوغی از وی بگریخت [۱۴۱] در نیمه شب و به تبریز رفت و امرا که با پسر بایدو قفقاق اوغل محبوس بودند به سخن عربتنا<sup>۴۰</sup> گورکان طولدای و قونجو قبال و ایلچیداء و بگدای بیرون آمدند. قفقاق اوغل پیش پدر رفت. گیخاتو را هزاره را روم<sup>۴۱</sup> بگرفتند با روم و به توکال و شهرزاده ایلدار بن اجای بن هلاک و سپرندند تا به یاساق رسانید در شهرور سنه اربع و تسعین و ستمایه بایدو از بغداد بیامد و بر تخت نشست. چون گل کم عمر بود. والله اعلم.

سلطنت بایدو خان شش ماه بود. غازان در خراسان بود. بیامد به حدود فریان شیره مساف دادند روز پنجم شنبه هفدهم رجب جنگی عظیم بکردند. هشت صد آدمی در میان از جوانب کشته شد. باز امرا در میان افتادند و صلح کردند که بایدو با چند عدد و غازان با چند عدد که از ده بیشتر نباشد از لشکر بیرون آیند و با یکدیگر به مواجهه بخشی بکنند. از طرف بایدو طغاجار، طولدای، قونجو قبال، ایلچیداء و از طرف غازان نوروز، نورین، سوتای بر بلندی میان لشکر فروآمدند و بعد از مبالغه و قال و قیل بسیار بر آن قرار گرفتند که غازان به جانب خراسان رود و بایدو بر قرار پادشاه باشد و از جوانب لشکر بایدو و جمع می‌آمدند و در آن روز که گیخاتو را هلاک گردند باتمایجی اینا قان و دیگران امیر آقبغا گورکان را گرفته بودند و نگه می‌داشتند.

قونجو قبال پیش بایدو رفت و او را برآن داشت تا اقبغا را شهید کرد و غازان به جانب خراسان رفت و نوروز بن ارغون آقا را به جهت یزدیخ خراسان و عراق و اردوها (ی) خواتین<sup>۴۲</sup> عم و پدر بگذاشت. بایدو یک هفتة در تعویق [۱۴۲] انداخت و می‌گفت با من یکی شو بر مخالفت غازان. نوروز سوگند خورد که من سر غازان پیش تو فرستم یاغزان را بسته پیش توفیرستم.

زهی مرد دانا که هنگام روز

قطبی اہری بے تاریخ  
الوس چوچی، یعنی  
مغولانی کے ازسمت شمال  
با ایران همسایہ بودہ اند،  
توجه خاصی نشان می دهد  
و گاہی بے صورت تطبیق و  
گاہی بے صورت تلفیق  
اخبار آنها را با ایلخانان  
ذکر می کند

دری رودخانه ایل بیرون مسکن دری رودخانه دود رودخانه نشسته  
لنجیت سیاه رنگ ماینده کلایان و دارای شدیده اندیزه ای این دندفعه شدن  
کلایان از پر از زیست شدیده و دارای همراهی میزبانی خوبی از این دلکشان از  
بسیاری از این دلکشان از این دلکشان از این دلکشان از این دلکشان از  
نماینده ای این دلکشان از این دلکشان از این دلکشان از این دلکشان از  
حد سطحی رودخانه ای این دلکشان از این دلکشان از این دلکشان از این دلکشان از  
تصظر ای این دلکشان از  
خلایان ای این دلکشان از این دلکشان ای این دلکشان از این دلکشان ای این دلکشان از  
نامیز ای این دلکشان ای

شکر او بسیار به قتل آوردند. گویند قتلغشاہ در پیش می گریخت.  
میر چوپان توقف می کرد و آش می داد پختن و به خستگان می داد و  
همی گذاشت که کسی در راه بماند و آن جراحتی<sup>۴۲</sup> قوی بود هر که از آن  
شکر به حضرت پرسیدند نیک نامی و مردانگی او می گفتند و در دل  
سلطان اثر کرد<sup>۴۳</sup> [او را امیر (ی) الوس نصب کرد و نام در بر لیغ  
آوردند]. چون تمامت ایران به عدل پادشاه اسلام زینتی گرفت و  
دست ظالم از مظلوم کوتاه کرد و خواجه رشید الدین در زمان او به  
طبیبی منسوب<sup>۴۴</sup> بود از بزرگان همدان بود و مولانا قطب شیرازی  
بیوسته در صحبت می بود و تربیت خواجه رشید الدین می کرد و چون  
خدابنده در خراسان بود واز امراهور غداق<sup>۴۵</sup> و امیر علی قوشچی و هر  
وقت شکایت ازیشان رعایا خراسان به حضرت می رسانیدند پادشاه  
مولاید<sup>۴۶</sup> را دیوان خراسان داد و بدانجا فرستاد و چنین گویند که امیر  
سعید اقباقا گورکان را که باید و به سخن قونجو قبال شهید کرده بود او  
رادو پرسید بدامیر حسین و موسایل چون سلطان بر تخت نشست حال  
عرض کردند قونجو قبال را بدست ایشان داد تا قصاص کردن و  
همشیره خود اولجتای سلطان را به امیر حسین طاب ثراه داده بود و  
ایشان را به خراسان فرستاد پیش خدابنده که مادر هردو بلغان بزرگ  
بود و سلطان از قمه بود و خواجه علیشاد تبریزی در اول کار دلال بود  
که به جهت امرا خواتین فماشات خریدی و پیش نواب سلطان  
الجتای خواتون نیز معرفتی داشت، چنانچه هر وقت که اجاناسی و  
مایحتاجی که در بایست می بود اشارت به او می کردند و او نیز در  
خدمت ایشان برفت. مرد امی بود اما عقل و کیاستی تمام داشت و  
چون در زیر سایه صاحب دولت نشست آن مرتبه یافت و سلطان

# سلطنت محمود خان

هفت سال و سه ماه بودا ز محترم شهروز شاه سلطان

جسرویز کشمیر

سلکت بود و مقرر شد تا طبقاً رای برگزیده شنستا دانای پیغمبر اسلام اول اواز  
یاعی بود و در آغاز اخراج از فرماند سکای زیر نشسته عالم افتخار نمی کرد  
هزار خدا را که اندکی از آن شنستا داد دستور داد و خواهی او را بگفت یعنی

الرسان و ملائكة و حملت سدا و روزانه بكميات زادوا  
لوروز شسته بروزان گزش کیمیه ای از اشاره ای خود را سلطان اخیره ای د  
نمایان ای خود را کارکنند رسیں را آورده میگفتند با این رسانیده ز  
حال اخیره نه رفته و سما

**سیدا زان** صافیه نام بقایه از آنکه پسران شاهزاده هستند و کوچکتر از

کل کچلک و لکش اگر کان برازد و بروزه و ملت کن ، کان باستکل ایمان ایمان را پس نهاد  
کاریزمن خوبی کان بازیخان فرشتاد اندوزه قبیله سما و داشتند کی امبلیکا بر د

تسعین وستمایه بعد از آن صاتلمیش نایب نوروز با پرسش قتلخ تمور  
و حاجی را به یاساق رسانیدند با کمال کوچک<sup>۷۸</sup> و لشکر<sup>۷۹</sup> گورکان  
برادر نوروز و قتلغشاه را لشکر اران به خراسان فرستاد و از بیستون  
خربنده رانیزبه خراسان فرستاد. نوروز به قلعه هراة رفت و پناه بدانجا  
برد.<sup>[۱۴]</sup> ملک هراة اورا بگرفت و بسپاردر در بیست و سیم شوال او  
را بردر هرات به یاساق رسانیدند و سر اورا زادست پولادقیا به حضرت  
فرستادند. صدر جهان را آلتمنغا دادند روز پنجم شنبه شانزدهم ذی  
الحجه بنای<sup>۰</sup> قبه عالی نهادند و قتلغشاه از خراسان مراجعت کرد و  
سویر غال یافت و در درج طایجواغل بن منکوت مر را با چهار نوکر به  
یاساق رسانیدند به کنار آب دلان ناور درسته سیع و تسعین وستمایه  
تزویر صدر جهان به ظهور آمد که در حق نوروز کرده بود روز یک شنبه  
بیست و سیم رجب به یاساق رسانیدند در اجان و وزارت به سعد الدین  
ساوحی دادند و در محرم سلطان عازم شام شد. سپه و رایات همایون  
بر سه فرسنگی حصم فروآمد. لشکر شام بر سید در تاریخ سته تسع  
و تسعین وستمایه صفهار است کردن.

مقدم لشکر امیر چوپان و سلطان یساول و ایلیاس میش بود.  
مصریان بعد خود مستظره بودند برایشان زند پادشاه و لشکر  
برسید<sup>۲۱</sup> و لشکر به یکبار حمله آوردند. لشکر شام بشکست و بهزیرمت  
شد پادشاه حمص بگرفت و آنچا به دمشق رفت جمهور خلاائق شام  
بانصرین للفی بکوشیدند فایده نداد دمشق را نیز مسخر کرد و قتلخ قیا  
را به شحنگی بنشاند و امیر قتلغشاه و امیر چوپان را با لشکر آنچا  
فرستاد و پادشاه مراجعت کرد. مصریان چون دریافتند که ایشان  
قتلت، دارند بیامند و با ایشان مصاف کردند قتلغشاه را بشکستند و از

ملک اشرف بازیه تبریز  
آمد و صد هزار گرگ  
گرسنه را در آذربیجان و  
اران انداخت هرچه  
می خواستند می کردند  
مردم به جان آمدند همه  
جلای وطن کردند

غازان را در ناحیت قزوین به موضع پیشکلرو روز حتمی عارض شد.  
اطباً از معالجه عاجز شدند در سنّه ثلاث و سبعماهیه روز یکشنبه  
پانزدهم شوال وفات یافت. مدت عمرش سی و دو سال بود و در دشت  
قفقاق طوغناء هم درین سال وفات یافت و او را پسری بود ایلیا  
صمیش نام و قاداق [۱۴۶] امیر بزرگ بود و می خواست که بعد از  
غزان<sup>۴۶</sup> ایلیاصمش را بر تخت نشاند او بکن طولیجه<sup>۴۷</sup> در خوارزم  
با قتلغ تمور متفق شدند و با هم تعزیت پادشاه در اردورفتند و در آن  
میان ازبیک کاری برا ایلیاصمش زد و قتلغ تمور کاردی بر فداق<sup>۴۸</sup> و هر  
دورا بکشند و پادشاهی به ازبیک کردند و بر سریر سلطنت نشست.  
والله اعلم.

پادشاهی ازبیک خان در دشت قفقاق چهل سال بود. نسب او  
ازبیک بن طفرچه<sup>۴۹</sup> بن مونکاتمورین نوqای بن باطوین جوجی بن  
چنگیزخان و بعد از واقعه غازان خان امرا مکتوب نیشتند به  
هورغدق که قصد خابانده کند و الفرنگ پسربگیقاتورا با خود آرد تا بر  
تخت نشاند. امیر علی قوشچی را از آن مکتوب واقف گردانیدند. در  
شب به سلطان خابانده خبر کرد. الفرنگ را همان شب در خانه خود  
بکشند و با مداد هورغدق لشکر جمع کرد و بر پشتہ رفت، لشکر را  
استمالت می داد تا مصاف کند. سلطان مجال نداد. برو راندند،  
بهزیمت شد، در عقب رفتند. مولا بد<sup>۵۰</sup> او را بگرفت بیاورد. به یاساق  
رسانیدند و سلطان از خراسان بیامد و بر تخت نشست و جهان را به  
عدل بیاراست دوم ذی الحجه، والله اعلم.

سلطنت محمد خابانده دوازده سال و دو ماه و نیم بود. لقب او  
غیاث الدین والدین محمد خابانده اول جایتو سلطان. او را شش پسر  
بود؛ بایزید و بسطام و طیور و اوسعید. اول ایشان سلیمانشاه در  
طفولیت به جوار حق پیوستند<sup>۵۱</sup> و بوسعید دوم بوجود آمد هم در سنّه  
[۱۴۷] اربع و سبعماهیه بنیاد سلطانیه نهاد و متوجه جیلان شد در شهر  
سنّه مذکور امیر قتلغشاه رآنچا به قتل آوردند با شیخ برق و سلطان  
مراجمت کرد. پسران انبارچی را ایسن تمور و قونجی به یاساق  
رسانیدند در سنّه [۵۲] و مولانا قطب الدین شیرازی وفات یافت روز  
شنبه دهم عاشور<sup>۵۳</sup> بود و خواجه قرب تمام داشت به حضرت و  
پیوسته ملازم می بود و سلطان عزم و لايت شام کرد و به رحبه رفت.  
حصار کرد بسته و پولادقیار آنچا به شحنگی بگذاشت و مراجعت کرد  
و به سلطانیه آمد و به بغداد رفت در سنّه ست و سبعماهیه سعد الدین  
ساوجی را با شهاب الدین مبارکشاه و یحیی پسر جلال طور و  
زین الدین ماستری و داد و شاه به قتل آوردند در محل بگداد و زارت به  
خواجه رشید الدین و خواجه تاج الدین علیشاه توفیض رفت و احکام  
بسیار مطالعه رفتند که علامت هردو برا آنچا بوده است. اول رشید  
طیب دوم علیشاه ترخانی سوزی<sup>۵۴</sup> و چند سال گویند که سلطان

زمستان می رفت به گاوباری و تابستان در سلطانیه می بود.  
ولایت معمور و لشکر مرتب، سلطان اول جایتو و اول جتای سلطان  
و هردو بادر و خواهر. گوئیا که سلطنت میان ایشان به شرکت بود که  
سلطان را بالای ارادت او هیچ حکمی نبود و به یک اشارت اول جتای  
سلطان طاب ثراها سلطان خابانده طاب مثواه به خواجه علیشاه  
وزارت داد. ابوسعید را در حضانت امیر سونج بن شیسی بخشی بود به  
خراسان را (۱۴۸) فرستاد درسته اربع عشر و سبعماهیه و امیر حسین را  
سلطان عظیم دوست می داشت اول آنک داماد پادشاه بود. دوم از  
همه امرا حسیبتر و نسبت بود و پیوسته در صحبت می بود و  
گویند در روم ایرنچین بود بادر بلغان خاتون که مادر سلطان بود.  
سلطان در سلطانیه قیشلامیشی کرد. یک روز به شکار رفت. عارضه  
بر وی مستولی شد. روز پنچشنبه سلخ رمضان سنّه سنت عشر و  
سبعمایه وفات یافت مدت عمرش سی و هفت سال و نه ماه بود. امیر  
محمد تبریزی در مرثیه او گفت:

شعر وفات خسرو آفاق شاه خربنده

به هفت صد و ده و شش بود سلیخ صیام

اگر وی آدمی بود اعتقاد من آنس است

که دیگران همه نقش اند بر در حمام

ملک به پسرش رسید و از خراسان بیامد و بر تخت نشست. والله  
اعلم.

پادشاهی ابوسعید بهادرخان نوزده سال بود. لقب او علاء الدین  
والدین. ولادت او در سنّه اربع و سبعماهیه هشتم ذی قعده بود در شهر  
سنّه سیع عشر و سبعماهیه پادشاه شد بر عالم حکم راند و اول جقاء قتلغ  
دخت سلطان غازان را به او دادند. خط مغلی و پارسی نیکی می دانست  
و نیک می نبیشت. بهترین روزگار و ایامی از دولت مغول روزگار  
سلطنت او بود. در روم امیر ایرنچین در خراسان ایسن قتلغ بود.  
وزارت از آن [۱۴۹] خواجه رشید و خواجه علیشاه بود. امیر الوس  
چوپان بود. امیر بارغوغو بود بن تقایا رغوچی. در گرجستان قرشی  
بود. در دیار بکرسوتای بود. در باب باب بزرگ<sup>۵۵</sup> بود و چون وفات  
سلطان سعید اول جایتو منتشر شد ازبیک خان هوس ایران در دل  
داشت. بر زبان آورد و با لشکر غلبه قصد این دیار کرد و از دربند  
بگذشت. به شروان آمد، بغار تیدند تا به کنار کریما دایل کونی که از آن  
سوی آب بود که نتوانستند گذشت در دست ایشان اسیر شدند و از این  
سو سلطان ابوسعید و امیر چوپان با تمام امراه کنار آب رفتند. دو  
لشکر بر کنار آب فرود آمدند و حرب در پیوست و به تیر جنگ  
می کردند. عاقبت ازبیک مراجعت کرد. درسته ثمان عشر و سبعماهیه  
خبر به ابوسعید رسید چند امیر در عقب بفرستاد تا از دربند  
بگذرانیدند، بعد از آن بازگشتنده و در قراباغ اران ساکن شدند و گویند

گناهکار است به یاسا برسان. سلطان او را به پدر بخشید. امیر تیمور تاش آن سال در اردبود و پیوسته خواجه علیشاه را تهدید می‌داد که حساب مال با من روشن کن و غیاث الدین محمد رشید نیابت او را داشت و گویند که او ترغیب می‌کرد برخواستن محاسبه و چندان که خواجه علیشاه خدمت می‌کرد فایده نمی‌داد. یک روز در اوجان به امیر چوپان عرض کرد که پسرت از من حساب می‌خواهد گفت برو بدله. چون از آن در نیز نو مید گشت روز چند رنجور شد و از دنی نقل کرد در شهرور سنه اربع و عشرين سبعمايه

و گویند چیزی خورد و هلاک شد وزارت به برادر ضیاء الملک عادل دادند صاین وزیر لقب شد. اماملک در دست دمشق خواجه بن امیر چوپان بود او اوصاف می‌کرد و آن بیچاره راجزنامی بیش نبود در وزارت. شوکت امیر چوپان به آسمان رسید. تمورشاش به روم رفت و آن ناحیت فروگرفت. شیخ محمود گرجستان فروگرفت حسن خراسان داشت تالش پسر حسن امارت فارس و کرمان داشت دمشق خواجه آذربایجان و عراقین خاص خود بود و ابوسعید را نامی از پادشاهی تا به حدی که نواب امیر دمشق خواجه عرض کردند که ابوسعید را وجه شیلان نیست گفت هر روز او را در مرغ کافیست. سید برهان الدین [۱۵۲] عبری و شمس الدین البرغو<sup>۶</sup> و حسام بلوری<sup>۷</sup> از علماء آن زمان در صحبت او می‌بودند و با ایشان نفسی و صحبتی می‌داشت و امیر چوپان در اطراف می‌گردید و یک هفته به یک جای قرار نمی‌گرفت و در سنه سبع و عشرين سبعمايه به جانب خراسان رفت به پیش از آن زمستان اردو به بغداد بود و امیر شیخ حسن نویان در قرایب این بود. مجموع آذربایجان و موقان و اران و شروان به حکم او بود. ایلچی خان از جانب خطای به راه ازبیک خان بیامد و ایلچی ازبیک خان نیز با او منضم گشت. به بغداد به اردو آمدند و چنانچه طایف باشد بگذرانند و باز مراجعت کردند. امیر چوپان ایشان را از راه همدان برآورد و از راه استنی<sup>۸</sup> پیش ازیشان به قرایب آمد. چون ایلچیان بر سیدند امیر چوپان را در قرایب دیدند. تمام اساس قشلاق مرتب کرده تحریر آوردند و تعجب مانندند و چون این خبر به قاآن رسید امارت چهارالوں برومقرشد و نام اور چهار بر لیخ درآمد، خطای و جفتای و دشت قفقاق و ایران زمین و از آنجا گفته شد که مجموع لشکر کرد زین برداشت با قوشنی و نواب خود و امراء او کرتچ و دیگران به خراسان کشید و امیر دمشق خواجه در اردو بر همه عالم حکم می‌راند و چون هر کمالی را زوالی هست و هر دولت را وبالی احوال برو دیگر گون شد و کار او نقصانی گرفت اذات امر دنی نقصه شعر

چو دنیا را بقایی<sup>۹</sup> نیست سلطانیست درویشی  
چون نعمت را زوالی هست درویشیت سلطانی

قرمشی به آن [۱۵۳] مضاف نرسید. امیر چوپان به حکم یاساق چنگیز خان به ابوسعید عرضه داشت. حکم پرلیخ نافذ شد اورا چوب چند بزدند. قرمشی از آنجا به گرجستان رفت و عصیان آغاز کرد و از گماشتگان امیر چوپان یک دوکس به قتل آورد. امیر چوپان چون واقف شد با اندک لشکری به اسم شکار بیرون رفت. چون به قصر داچ رسید در نزدیک کوچه دکتر<sup>۱۰</sup> به قرمشی رسید و ابا عدت بود و حرب کردند. امیر چوپان شکسته شد و خودش از اسب بیفتاد. اسب در کشیدند سوار شد و بیرون رفت. قتل تمام و غارتی قوی بکردند. امیر چوپان به نجخوان آمد و از آنجا به تبریز آمد. خواجه علیشاه از تبریز لشکری راست کرد، پیش چوپان برد و از آنجا به سلطانیه رفتند. سلطان ابوسعید و امیر چوپان در سلطانیه از اطراف لشکر جمع کردند. قرمشی [۱۵۰] به دعوت ایرنجین کس فرستاد، بد پیوست و شیخ علی پسرش در اردبود پیش پادشاه بود اورا بگرفتند و بازداشتند، باشد که ایرنجین ندامت خود به حضرت آید. فایده نداد. قرمشی در عقب به تبریز آمد و به اوجان رفت و در نزدیک زنگان مضاف کردند و چنگی عظیم بشد. شیخ علی پسر امیر علی قوشچی مردانگی نمود و جولدی<sup>۱۱</sup> از آن او بود. قرمشی شکسته شد، به هزیمت رفتند و سلطان ابوسعید جنگ نیک کرد آن روز بهادر لقب شد و آن امراها همه بگرفتند و بیاورند و شیخ علی بن ایرنجین را در پیش چنگ بکشند. ایرنجین و قرمشی و وفادار تر متاس و سنتکاتس پسران طاس که همشیره سلطان غازان بودند، ارس و بقماق پسران تکجاک ابتشا یوسف بکا را در سلطانیه به یاساق رسانیدند در شهرور سنه تسع عشر و سبعمايه بعد از آن چون ابوسعید کوچک بود چوپان جمله مملکت فروگرفت و عزم آن کرد که انتقام از بیک خان کند. لشکر جمع کرد و روی بشروان نهاد و از آنجا لشکر به دو قسم کرد. بعضی امرا از دربند تا به کنار آب ترک برفتند و امیر چوپان با پسران خود از راه گرجستان در رفت. از بیک خبردار شد از جای خود به هزیمت شد و آن حربی قوی بود و مدتی چند آنجا بودند باز مراجعت کردند. چوپان برهمه عالم مستولی شد. روم به تیمورشاش داد. خراسان امیر حسین داشت، آنجا متوفی شد در سنه [۱۵۱] صندوق اورا به تبریز آوردند حسن را آنجا فرستاد شیخ محمود را گرجستان فرستاد و خواجه رشید را در تبریز با پسرش خواجه ابراهیم<sup>۱۲</sup> شهید کرد. حاجی دلقدی خراسانی در سنه ثمان عشر و سبعمايه [۱۵۲] به اشاره امیر چوپان و خواجه علیشاه جمله الملک شد و آن عمارت در تبریز بنا نهاد و تیمورشاش در روم بود و چند قلعه بگشود و به ترک فرمان در انداختن برد و چون در روم آن شوکت اورا پیدا شد و آن فتح قلعه باشد عصیان پیش آورد و نام خود بر کنار درم ابوسعید بداد بنشست. چون خبر به امیر چوپان رسید در روز عازم گشت و تموشاش را از روم بیاورد پیش سلطان ابوسعید و گفت

فرشاد دهست ارجاع شرکت سهامی  
وایمیزین امیر سلطان طبری درست میخواست اول آنکه ایام پادشاه بود و دوم  
از همه امیر شرکت شد و در این شرکت عضویت داشت و در کنندگان از این  
بود که در این شرکت ایام ایام پادشاه را در این شرکت بگذراند و این ایام پادشاه  
لیک ندویکار را در این شرکت بگذراند و در این شرکت شرکت شده و فتحیه کلیه رسانی  
شروع شد

فوقات ایت مسند مکاری عصمت مال و شهادت برداشته که درین روز  
در دست ائمه از کنف

ابن سعيد حنفی

شایان ملایم نیا د و میری بیلاس شد که هنوز شنیده مانع ر  
امیر نشاده و آنرا پنهان نمودند با اینچه بون مطلع نهایت گذشت از ایناری  
این هنوز غافل از اینکه رسانیدند درست  
دوست کاظم این روز را و فرستاد از عذرخواهی خواهی از این  
رسیم و دست گزند و بوسه ملهم می خواهد ملایم نهایت شد که در

وَرِبْيَةٌ لِّلْحَمَادِ وَرِبْيَةٌ لِّلْدَوْبَا لِلْمَنَابِشِ كُلُّ دَلَائِلٍ وَتَرْكِيبٌ كُلُّ دَلَائِلٍ  
كُلُّ مَلَائِكَةٍ مُّسَمَّدةٍ كُلُّ دَوْلَةٍ مُّسَمَّدةٍ

سادس الفتن سادس فتنها سليمان بن ابراكا رحمه الله وسادسها طهوره وسبعين الفتن  
سابعين ورابعها مفتلاع ورابعة عدو حرب بخلاف المؤمنين على اهل الكفر عليهم السلام سبعين الفتن  
وحوافرها ناج العزائم عليهم السلام معتبرها لفتن سادسها طهوره عليهم السلام لذا كانت حد  
السلامة عليهم السلام ونحوها بوردها انت اول ما يطلب في تطهيرنا ونحوها سبعين  
حيثما سار كونك سالم عليهم السلام فعن من انت من سبعين فتن سادسها طهوره عليهم السلام  
في يوم القيمة عليهم السلام طهوره عليهم السلام طهوره عليهم السلام طهوره عليهم السلام طهوره عليهم السلام  
لادنها خامسها عليهم السلام سلطنتها عليهم السلام انت اول ما يطلب في سلام عليهم السلام طهوره عليهم السلام  
سيجيئ بعد ذلك عليهم السلام انت اول ما يطلب في سلام عليهم السلام طهوره عليهم السلام طهوره عليهم السلام

نیست امیر جوپان گفت اور ابا من عهد است و سوگند و طریق فرزندی دارد ناچار می باید رفت حسن مبالغه بسیار کرد امیر چوپان نشینید و روزی به سوی هرا نهاد. حسن با پرسش تالش از پدر مفارقت کرد امیر چوپان با جلوخان و [۱۵۴] قوشتای و قرانیکی به قلمه هرا رفت ملک ناصر الدین ایشان را شهید کرد حسن و تالش از راه خوارزم پیش زبیک خان رفند و آنچه ایشان را هلاک کردند شیخ محمود را دلو غازان بگرفت در الداغ به تبریز آورد تا توکل شحنه تبریز او را هلاک کرد تمورتاش به مصروفت پیش ناصر سلطان مصر او را محبوس کرد ناصر سلطان ابو سعید زنبور را بفرستاد که بدینجا آرند ناصر اندیشه کرد و و را به قتل آورد و چون احوال چوبانیان به آخرآمد و گویند صاین وزیر را امیر چوپان بکشت در آن وقت که خبر دمشق بدو رسید و ملک بر بوس عسید منتقل شد امارت اولوس بر امیر تاج الدوله و الده انوشروان مهد شیخ حسن طاب مثواه مقرر شد که از همه اصیل تر و عملزاده سلطان بود وزارت به غیاث الدین محمد بن خواجه رشید و علاء الدین محمددادند و ملقب به مخدوم جهانیان و مخدوم جهان پناه شدند خراسان به نارین طغای دادند و علاء الدین محمد را با او بفرستادند و هم را به محمد بیک برادر علی پاشاه دادند و بغداد و آن طرف به علی اشا دادند گرجستان به اقبال شاه بن قتلغشاه دادند دریند به قنجی ادند دیار بکر بر قرار سابق برسوتای مقرر شد عالم آبادان و لشکر برتب و مردم به طرب و عیش مشغول بودند آذربیجان بهشت آبادی بمنه بود و جنانک مر گفتند: شعر

کتاب تاریخ شیخ اویس  
شرح بسیار گویایی از  
ویرانی آذربایجان و  
مهاجرت بسیاری از مردم  
شهرها و روستاهای آن به  
دلیل ظلم و تعدی ایلخانان  
رقیب و نیز جنگ‌های پی  
در پی به دست می‌دهد

علی پادشاه ایوانی و کنجشکاف خواتون و خواجه لولو با امراء  
که در حضرت بودند با سلطان متفق شدند و قصد امیر دمشق خواجه  
کردند او در قلعه سلطانیه بود بیرون حست [۱۵۲] و راه خراسان  
گرفت مصر خواجه در عقب بر سید آن جا شهید کرد روز دوشنبه خامس  
شوال ۷۲۸ سلطان از آن معنی سخت بر نجید الغایب لا یستدرک با  
 حاجی سودی و حسام الدین باوردی و شمس الدین البرغو سید  
برهان الدین بناء موبی خلاص یافت چوپانیان را بغارتیدند در سنه  
ثمان و عشرين و سبعمايه  
چون اين خبر به چوپان رسيد لشکر کشيد تا به ساوه بیامد و  
سلطان ابوسعید در سلطانیه لشکر جمع مى کرد دولتشاه پسر الغور در  
کردستان بود به سلطان پيوست ديگر امرا تومان و هزاره غلبه جمع  
شدند تا به ابهر برفتند چون خبر به امير چوپان رسيد که سلطان به  
حرب مى آيد گفت مرا عهد است که شمشير بر تخت هلاکو خان  
نکشم پسر نورین نیك روز را به رسالت فرستاد چون بیامد باز نرفت  
يک يك امرا مى آمدند و به حضرت مى پيوستند تا به حدی که خواجه  
على غلامزاده او زوبگر ياخت. امير چوپان به خراسان مراجعت کرد و  
روي به مراجعت نهاد سلطان حاجی طفای را با چند امير هزاره چون  
شيخ محمد مولايد و غيره در عقب بفرستاد گويند امير چوپان را کار به  
تنگی آمد با فرزندان و نوکران چند که با او بودند بر جمازه نشستند  
روي به گريزنهادند تا به سرحد مازندران رسيدند آنجا تاتفاق کردند که  
جهانب هراقر وند پيش ملک ناصر الدین حسن گفت او مردي محيل  
ست و پدر او با نوروز مى دانيد که چه کرد چون نوروز التجا بد و برد  
نوروز را بگرفت و سپارد تا به یاساق رسيد پيش او رفتن مصلحت

یک روز متفق شدند در سلطانیه بر در ایوان رفتند خاستند که آن دو کس را وزیر و مسافر بگیرند و سیاست کنند و سلیح بر خود راست کرده بودند وزیر دریافت با مسافر پیش پادشاه اندرون رفتند امراء در حضرت پادشاه رفتند التماس خود به ظهور آوردند و اندرون فرستادند که ما بندگان سلطانیم اما دشمنان ما را به ماساره سلطان در خشم رفت ام را که در ارد و بودند حاضر کرد بر پادشاه چون دیدند که غلبه می شود روی بگریز نهادند همه را دستگیر کردن پیش سلطان آوردن دهیکی را به قلعه فرستاد مگر ارتنا که یک سر پیش امیر شیخ حسن رفت امیر ایلچی فرستاد و خون اورا ز سلطان در خواست بد و بخشید و با امیر به روم رفت بعد از آن آوازه لشکر از بیک بود پادشاه بفرمود تا طاشتمور کونجی به یاساق رسانیدند و خراسان به شیخ علی پسر امیر مجموع لشکر بغداد و دیار بک<sup>۶۹</sup> آن سال به اران رفتند و در آقو بنشستند و سلطان در عقب به قرایب رفت [۱۵۶] و رنجور شد روز چند در ربیع الاول شهر سنه ست و ثلثین و سبعماهی به عالم بقا خرامید او کرچ و ارتقا نه بین الغو و سورغان و غیاث الدین محمد اتفاق کردند چون از فرزندان هلاکوبه عادت مغول کس نبود ارپا کون را بیاورند و بر تخت نشانند و عالم در زیر حکم او شد. والله اعلم.

#### پادشاهی ارپاخان

شش ماه بود چون بر تخت نشست امراء که سلطان سعید محبوس کرده بود را در قلعه ایرون آورد جاساق<sup>۷۰</sup> و سیاست مغلی پیش گرفت و به پرلیخ سلطان خدابنده و ابوسعید که عرض می کردند ملتفت نمی شد<sup>۷۱</sup> می گفت و پرلیخ سلطان غازان عرض می کردند می گفت و بآن کار می کرد مغلی بود بسیار دان عاقل دان اما هر مالی که بود به ریکی می داد و در ربیع الاول سنه مذکور بغداد خاتون را شهید کرد و چون واقعه سلطان ابوسعید به دشت قبچاق رسید از بیک خان جرس هوس بجنایت و باز عزم ایران کرد و از دربند بگذشت به کنار کرآمد و ارپاخان نیز لشکر بر لب آب بر مقابل یکدیگر فرود آمدند و چند روز جنگ می کردند به تبر و آن سال امساك باران بود و علف نبود که غلبه ایشان را کفاف باشد و مجال عبور نه از بیک بر کنار آب آمد و شمشیر بر آب زد گفت بهادر تویی<sup>۷۲</sup> باز لشکر مراجعت کرد و بر فت ارپاخان شیخ چوپان و حاجی حمزه و خماری را در عقب بفرستاد با امراء چند و لشکر دفده<sup>۷۳</sup> از دربند<sup>۱۵۸</sup> بگذشت ایشان بر کوه شروان رفتند و باز به پادشاه پیوستند و در قرایب ساکن شد و در منتصف رجب محمود شاه اینجو را به یاساق رسانیدند که مردی محیل بود و با غیاث الدین شیخ حسن می سگالید به سبب وزارت و سلطانی بیک را در جباله ارپا خان کرده آورده بودند و چون ارپاخان بر تخت نشست سلیمان بهادر را به حضرت امیر تاج الدین شیخ حسن طاب م Shawar فرستاد و نام او به امیری الوس بالای امراء در پرلیخ تجدید کرد و گفت او اصیل است و دیگران فرعی و وجود او مملکت مضبوط نشود

و سلطان را صحبت با اهل فضل و عرفانی بود و شعر نیز می گفت این دو بیت انشاء اوست بر سبیل انموذج ذکر می رود شعر

بدات پاک خدای که شاهیم دادست  
بسادی و غم دنی چوبنگری بادست

دوم که ملت اسلام روزیم کردست

که نفس پاک همه مؤمنان بذان شادست [۱۵۵]

بیا به مصر دلم تا دمشق جان بینی

که آرزوی دلم در هوای بغداد است

و در سنه تسع و عشرين و سبعماهی

نارین طغای در خراسان فضولی کرد به سلطانیه آوردن دن با طاشتمور کونجی به یاساق رسانیدند و خراسان به شیخ علی پسر امیر علی قوشچی دادند و روم به امیرزاده محمود ایسن قتلخ دادند و محمد بیک را اعزول کردند سلطنت ازان ابوسعید و امارت ازان امیر تاج الملة والدین شیخ حسن بود غیاث الدین محمد رشید چنان بر مزاج سلطان مستولی شده بود که مجموع حل و عقد در دست او بود یار غوی و دیوان مغل و تاجیک را قضایا بر در او بود و در شهور سنه اثنی و ثلثین و سبعماهی میان سلطان و امیر صاحب اعراض تهمتی انداختند که با خداوند گار بغداد دختر امیر چوپان متفق شده اند و قصد پادشاه

کرده اند ایرموکی ایوالی نام بیناد این فتنه نهاد و بعن عن به امیر احمد رسید رسید او به حضرت عرض کرد و سلطان عظیم ازین معنی برنجید امیر تاج الدله والدین شیخ حسن را به روم فرستاد و مدت یک سال آنجا بود و سلطان آن زمستان در تبریز نشست و سورغان پسر امیر چوپان را با مادرش ساطی بیک همشیره خود به قرایب فرستاد و در سنه ثلث و ثلثین و سبعماهی پادشاه به بغداد رفت و قرایب را به محمد بک قوشچی پسر باتمیش قوشچی داد و در سنه احدی و ثلثین انوشروان خاتون بنت امیر شیخ علی بن امیر حسین را طاب مشاهما به پسر از بیک خان دنی بیک دادند و آنجا فرستادند به دشت قبچاق به براق تمام و در سنه مذکور سلطان به بغداد رفت [۱۵۶] و زمستان آنجا بود در بهار سلطانیه آمد و در سنه اربع و ثلثین [سبعماهی] ایناق مسافر را بر کشیده بود و غیاث الدین محمد همشیره خود شاهی خواتون<sup>۷۴</sup> را بدو داده بود و نام او در پرلیخ آورده زمستان باز به بغداد رفت و پرلیخ فرستادند که امیر شیخ حسن به جانب گرجستان رود امیر بذان جانب رفت و سورغان در قرایب<sup>۷۵</sup> بوده کورکی ملک به حضرت امیر تاج الدله والدین شیخ حسن آمد و خدمتی هرچه تمام تر بکرد و بیار حکم پادشاه شد که تمامت روم از آن امیر تاج الدین حسن باشد آنجا رود و امراء که در ارد و بودند به سبب تقرب غیاث الدین محمد و ایناق مسافر می سگالیدند امیرزاده محمود ایسین قتلخ و سلطان شاه نیک روز و محمد بیک قوشچی و ارنا و محمود شاه اینجو و محمد بیلن



اوکرنج و محمود راهردو بگرفتند و بازداشتند محمد بیک را با حرم او قتلغ ملک دختر کیخاتو بود کردان بکشتند شیخ علی را در خراسان ارغونشاه بکشت و سرش به اردو فرستاد پس نوروز [۱۶۳] بن ارغون آقا تامامت سلطنت و امارت ایران زمین به امیر تاج الدین شیخ حسن طاب منواه منتقل شد دیار بکر به حاجی طفای داد و ارتنا در روم به خدمت می بود چون امیر عازم تخت شد او را به نیابت گذاشته بود همچنان روم بروم قردرادشت شرور و دوین با نجخوان به حاجی بیک داد پسر ایکجی از در قراباغ تا به در گرجستان به امیر سورغان داد شروان و تومان قراول به شیخ چوپان داد پسر آقجی موغان و هزاره با روم به یوسف شاه خویش خود داد. خراسان از درری و قزوین تا آب آمویه به شیخ محمد مولا یاد داد ملک فارس و شیراز را به مسعود شاه بن محمود شاه اینجو داد و در همان روز برفت که برادرش کیخسرو آنچا بود در اداء مال تقصیر می کرد و تومان مبارک برادر بیکانتمور [۱۶۴] به حاجی حمزه داد تومان هربعلان ولرکوچک به شیخ علی داد پسر شیخ محمد مولا یاد بغداد و اویرت به قره حسن داد و چون آنچا رفت دختر محمد بیگ برادر علی پاشا را که پادشاهزاده بود بخواست و مرتبه او به درجه اعلا رسید و نام او در جهان منتشر شد و آن زمستان در موقعان رفت و در بیدی تپه ساکن شد و پورت نوگرفته در سنی سبع و ثلثیں و سبع عماهی صفر بود که در آن موضع نزول کرد و همه در آن مدت در خراسان مصاف افتاد میان طغاییمور و ارغونشاه با شیخ محمد مولا یاد و اورابکشتند و با دو پسر دستگیر کردند امیر علی و امیر محمد و به قتل آور دند چون خبر به اردو رسید امیر خواست که بهار آن سال عازم آن طرف گردد و قصاص کند شیخ حسن بن تموراتش با برادران در روم بودند در قلعه قره حصار و ارتنا با ایشان می سگالید خواست که با اردو آید باز اندیشه کرد و بنیاد فتنه نهاد و درویش مغلی را پیدا کرد و قره نام [۱۶۴] و در ابتداء نوکر حاجی حمزه بود و تموراتش نام کرد و گفت پدر من است که در مصر به زندان بود خلاص یافت آمد دولت خواتون و کلتور میش خاتون را که زن پدری او بود هر دو با ودادوین آوازه در اطراف منتشر شد و اخی عثمان برادر دولت خاتون را به اردو فرستاد و از زبان [۱۶۵] تموراتش اورکلک خواست مردم که سر بی رسمی و عوانی داشتن [۱۶۶] از اطراف جوانب برو جمع می آمدند و امیر شیخ حسن با فرزند [۱۶۷] ایلکان و سورغان و حاجی طفای متوجه آن لشکر شدند و شحنگی تبریز به پیر حسین بن شیخ محمود بن چوپان داد و در الداق به هم رسیدند و مصاف دادند بر میسره امیر حاجی طفای بود و حاجی بک و ایلکان بر ایشان زندن و میمنه ایشان بشکستند و هزیمت کردند و در میمنه یوه سفلق بود لشکرانکوت و شیخ علی با تومان هرباتان و ایل عنبر جی و یوسف شاه با ایل باروم و انکوت ایچکون رفت و توان پسر شیخ محمود در میسره بود براینها

طغای را علی پاشا بشکست و سورغان را اوکرنج بشکست امیر شیخ حسن و امیر ایلکان و قراحسن و شیخ محمد مولا یاد در پیش بودند حمله آور دند موسی خان را بشکستند و در پی علی پاشا رفتند و اورا نیز به هزیمت کردند و حاجی طفای را لشکر رفتہ بود خودش با نوکر چند مراجعت کردند و سورغان نیز بازگردید اوکرنج را بشکست و در عقب رفتند علی پاشا را دستگیر کردند و امیر بر پیشته فرود آمد علی پاشا را بیاوردند و به یاساق رسانیدند و عالم به امیر شیخ حسن کردند و مملکت برو گرفت در محرم سنی سبع و ثلثیں و سبع عماهی جهان به عدل و داد و آراسته شد و شاه یرلیخ و فتح نامه به اطراف فرستادند و اهالی نواحی متوجه حضرت شدند و رکاب همایون در تبریز نزول کرد و الله اعلم

#### پادشاهی محمد خان

دو سال بود سلطنت و پادشاهی بر در شیخ حسن بود وزارت به امیر جلال الدین زکریا بن شمس الدین حسین و مسعود شاه بن محمود شاه اینجو دادند و دلشداد خاتون بنت امیر [۱۶۲] دمشق خواجه را در نکاح آورد عالم را نسقی دیگر و رونقی خوب تر پیدا شد امرا همه به حضرت آمدند و به انواع سویرغال مشرف گشتند مگر مصر خواجه که او را به قصاص دمشق خواجه بشکستند و امیر آن زمستان در تبریز بود اوکرنج و امیرزاده محمود روی گردان شدند حاجی طفای به دیار بکر رفت امیر سورغان به قراباغ رفت حاجی طوغانک به بغداد رفت بانصرت حرامی امیر قراحسن به اویرت رفت موسی خان و محمد بیک و یادگار و حافظ مجتمع شده بودند مصاف کردند بر کنار آقسوكه پیش نفط [۱۶۸] است قراحسن تعجیل نمود پیش از آنک درزک و بای قطب الدین بدو پیوندند جنگی کرد و شکسته شد و پیر موسی برادرش را در میان آب بشکستند و او به هزیمت تا به جفاتو بیامد اویرت [۱۶۹] به بغداد رفت حاجی طوغانک و نصرت پاشا با ایشان مصاف کردند بشکسته شدند بشکسته هر دو را دستگیر کردند و بشکستند باد غلبه بر ایشان جمع شد و در خراسان شیخ علی پسر امیر علی قوشچی طغاییمور کون را بر تخت نشاند سکه و خطیبه به نام او کرد و قصد گرفتن تخت ایران کرد وزارت او را علاء الدین محمد داشت اوکرنج با پیوست و محمود ایسن قتلغ به اویرات ایشان را متفرق گردانیدند با هم پیوستند و امیر تاج الدین شیخ حسن از موقعان متوجه ایشان شد در سورلوق به هم رسیدند و حاجی طفای از دیار بکر بالشکر خود بیامد و مصاف کردند در ذی قعده سنی ثمان و ثلثیں و سبع عماهی اویرت و شیخ علی شکسته شدند بعضی به جانب بغداد و بعضی به جانب خراسان رفتند و لشکر در عقب ایشان برفت اغروف و بهن بغار تیندند موسی خان را قراحسن دستگیر کرد بیاورد و به یاساق رسید

شمامست و طغا تیمور مردی بیگانه در مملکت آوردن هیچ مصلحت نیست و ما بر همان عهد و سوگندیم که رفته است ما را مشرف گردد اند چون امیر را با خراسانیان اتحادی پیشاپیش نبودشی اردو را کوچ و علی الصباح به چوپانیان پیوست طغا تیمور و ارغونشاه مراجعت کردند و به هزینه برفتند.

شیخ حسن کوچک به حضرت امیرآمد و پیشکش‌ها بیاورد و چند روز بهم بودند و چون امیر مشاهده می‌کرد که آتش ظلم ایشان شعله می‌زد<sup>۹۴</sup> و هر یکی سری می‌کشیدند از آنجا عزم بگداد کرد و با نواب گفت که این طایفه را شفقت بر مسلمانان نیست دوری او لیتر و انہشاد شیخ حسن تمورتاش به او جان آمد و یکی را پیدا کرد الیاس نام می‌گفتند از فرزندان سوکا است.<sup>۹۵</sup> سلیمان خان لقب کرد و بر تخت بنشاند والله اعلم

#### پادشاهی سلیمان خان

چهار سال بعد [۱۶۵] بود و در تبریز سکه و خطبه به نام او کرد و ساتی بیکرا در نکاح آورد و آن زستان شیخ حسن کوچک در سلطانیه قیشامشی کرد و پیر حسین را به شیراز فرستاد آنچه از فرستاده بیک پسر محمود شاه اینجا را به قتل آورد و در شیراز رفت [۱۶۷] و سورغان به قراباغ رفت با ملک اشرف که اوراتومان اقیجی داده بودند و باز مصاف رفت میان امیر تاج الدوله والدین شیخ حسن طاب مثواه و چوپانیان درستای و آن ناحیت حاجی طغای به امیر فرستاده بود که تعجیل ننماید که این بنده نیز بالشکر بر سر دشیخ حسن تمورتاش با چوپانیان دریافت بودند که اتصال ایشان دلالت بر کثرت و ظفر خواهد بود مباردت نمودند و به لشکر بغداد رسیدند در سنه احدی و اربعین سبعماهی و حریبی بکردند و از جوانب مراجعت افتاد امیر به بغداد رفت حاجی طغای از میانه راه بازگشت و چوپانیان آن ناحیت را تاراج در نهادند از مراغه تا سلطانیه و همدان مجموع نواحی خراب کردند تا عمران نباشد لشکر بیدن جانب نیاید قحط در آذربیجان و عراق افتاد. شیخ حسن تمورتاش در تبریز آمد سورغان به جانب ری رفت و با شیخ حسن تمورتاش عصیان آغاز کرد و به خراسان فرستاد و طغای مور را دعوت کرد با شیخ علی کون برادرش و از این جانب ملک اشرف و حاجی حمزه و چوپانیان بر فتن مصاف رفت هم درین سال ۷۴۱ سورغان و خراسانیان را بشکستند و شیخ حسن تمورتاش به الداق تاختن<sup>۹۶</sup> برد و حاجی طغای غافل و قتی واقف شدند که نزدیک رسیده بود. حاجی طغای بگریخت آن ناحیت بغار تیدند و غنیمت بسیار بیاورند و درسته اثنی واربعین و سبعماهی یاغی باستی بن چوپان را به قراباغ فرستاد و شیخ حسن تمورتاش در تبریز بنیاد عمارت نهاد و اربابانه و نماری<sup>۹۷</sup> در آذربیجان انداخت سورغان از ری باز در

زد بشکست و هزینه کردشکست بر لشکر امیر افتاده بلکه بشکست بر ملک آذربیجان افتاد و از آن روز تا امروز که رایات میمون و چتر همایون سلطان معظم شهنشاه اعظم معزالدین والدین [اویس]<sup>۹۸</sup> خلد الله ملکه و دولته<sup>۹۹</sup> درین دیار آمد مردم راحت ندیدند و به آسایشی نرسیدند و امیر از لشکر مراجعت کرد در تبریز آمد و چند روز متواری بنشست محمد خان را بومسلم خراسانی را و محمد خازن را دستگیر کردند پیش تمورتاش دروغینه برند هر سه را به قتل آورد و شیخ حسن کوچک در عقب حاجی طغای رفته بود و با او عهد و قولی کرده چون [۱۶۵] مراجعت کرد بیش از آن حاجی بیک پسر حسن بن چوپان باقره جمری گفته بود که شیخ حسن کوچک عالم را گرفت من بعد قصد تو خواهد کرد همین که بیاید کار او بیکسون چون شیخ حسن بر سید قره جمری شمشیر بکشید و قصد او کرد شیخ حسن بگریخت و بر فت و قره از آنجا به تبریز آمد و فرزندان امیر چوپان در تبریز بودند امیر سورغان و ملک اشرف و اشتر[۱۶۷] قراحسن بالشکر او برات به اوجان آمد خبر انهزام امیر بد و رسید همانجا قرار گرفت امیر از تبریز به اوجان رفت با امیر او لکان و مجموع ایروانخته<sup>۱۰۰</sup> و خویشان و جلایر و باز در تبریز آمدند چوپانیان بدر رفتند و دلشاد خواتون در تبریز بودند امیر پیوست امیر احوال مملکت نیکوندید به سلطانیه رفت حال آنکه چوپانیان باز به شیخ حسن کوچک پیوستند در ورزقان حاجی خاتون مادر سلطان سعید ابوسعید و ساطی بیک را بر تخت نشاندند و او را منقاد شدند والله اعلم

#### پادشاهی ساتی بیک

نه ماه بود و وزارت به امیر محمد علیشاه دادند و امارت به سورغان و شیخ حسن کوچک و علی اوکرنج و اردو بتا برادرزاده نیک روز دادند و به سلطانیه رفتند و با امیر احوال شیخ حسن صلح کردند بر آنک در عقب ایشان به قراباغ رود امیر چون وضع ایشان بدید اختلاط مصلحت ندید در سلطانیه زمستان بنشست از خراسان طغا تیمور و ارغونشاه کس فرستادند که اگر امیر اشارت فرماید به خدمت رسیم امیر یوسف شاه را فرستاد و طغای مور را بیاورد و ارغونشاه را و با ایشان عهد کرد که دفع چوپانیان کنند و قره حسن بالشکر بجانب مراغه بود عزم تبریز کرد و در تبریز [۱۶۶] پیر حسین بود در دهخوارگان مصاف کردند پیر حسین نزدیک بود هزینه شود سنجره شاه بن چوپان بر سید بر لشکر قره حسن زد و بشکست به جانب سلطانیه رفت علی پیلتون با او بود دستگیر کردند و چندی را بشکستند و آن موضع بغار تیدند و چون بهار شد دو لشکر به هم رسیدند و هنوز دو سه منزل مانده بود که لشکر به هم زند شیخ حسن تمورتاش مکتب فرستاد پیش امیر که ما همه بندگانیم و سلطان ساطی بیک همشیره و خویش

نشر تاریخ شیخ اویس  
نشان می دهد که نسخه  
موجود از مؤلف نیست و  
کاتبی که گویاسواد  
چندانی نداشته آن را  
استنساخ کرده است

وَعَزَّزَ إِلَيْهِ أَسَانٌ مُنْتَهِيَّةٌ كَمَكْرُبٍ لِوَرْدٍ تَوْجِيْهٍ كَلْفٍ  
أَوْ لَبْرِشٍ إِنْتَهِيَّةٌ دَارِدٌ إِذَا بَلْيَّهٌ بَسْطٌ مُكْرُبٌ لِغَزَّةٍ كَلْفٍ  
سَخْنَةٌ غَزَّةٌ لَكَرْبَلَةٌ بَلْيَّهٌ كَلْفٍ دَوْنَكَلٌ سَلَكٌ قَرْبَلَةٌ  
أَوْ كَلْدَنْدَلٌ سَاعِيَّةٌ قَنْدَلَةٌ حَسَدَلٌ كَلْدَنْدَلٌ دَوْنَكَلٌ سَلَكٌ  
سَلَكٌ لَكَلْدَنْدَلٌ كَلْدَنْدَلٌ كَلْدَنْدَلٌ كَلْدَنْدَلٌ كَلْدَنْدَلٌ

## سلطنت اعفُرخان

مش می‌باشد بود نسبت از اغذیه خالی از لیزین یا لیکوئید خانه های از پسر  
دافت که از آن رنگ بود. سرخورد او غلیظ شد و این اتفاق هایی که در این مدت اتفاق  
نداشتند برواد و درین جای است اگر که فردی را که از این اتفاقات مطلع نیست  
هر چند این اتفاقات را در زمانی که از دنیا خارج شده باشد بتوان این اتفاقات را  
دانست اما این اتفاقات را در زمانی که از دنیا خارج شده باشد بتوان این اتفاقات را  
دانست اما این اتفاقات را در زمانی که از دنیا خارج شده باشد بتوان این اتفاقات را

شدن علی الصیاح رومیان که نوکر شیخ حسن کوچک بودند [در ۱۶۹] شهربپراکنده شدند هر دو را به دست آوردن و در میدان به عبرت تمام پیشتند خزانه و مال او پیش سلیمان خان آوردن و هزار و هفتصد تومان زر نقد بود به غیر از اجتناس و جواهر و کار سلیمان خان ترقی گرفت و عزم قرایب کرد ملک اشرف و یاغی باستی<sup>۱۰۲</sup> متفق شده بودند و عازم شیراز گشته تا حصار کنند عرب جاذار مملوک ایل تمورین لکز گورکان برفت و این واقعه بدیشان رسانید مراجعت کردند و به تبریز آمدند عددی اندک بودند بر هیچ کس تعذر نکردند ملک اشرت در مراغه بوده ایشان پیوست علی کی بهادر از غلامان تموراتش بود حکومت نخجوان داشت و غلبه تمام داشت متصل شد غلبه شدند رنود و اویاش که در آذربیجان بودند بدیشان می پیوستند دست به تعذر و ظلم برآوردن سلیمان خان حاجی حمزه و برتیل ترسارا به رسالت فرستاد و ایشان را دعوت کرد به جای برادر هر دو را بگرفتند اهل تبریز با ایشان محارب آغاز کردند ایشان از شهر بیرون رفته شد تبریزیان کوچه با غها را درخت بگذرانیدند و آب درانداختند یک دو روز جنگ بود عاقبت شهر را بگرفتند قتل و غارت بنیاد نهادند شیخ نظام غوری به شفاعت پیش رفت شهر را بدو بخشیدند و در ساعت منادی کردند که کس با کس نگوید و از آنجا عازم روم گشتدن به طرف سورگان و اواز قلعه بیرون آمده بود و مال بسیار دار آن قلعه بود با خود بدرآورد و آنچه به همدیگر پیوستند بعد از آن خواجه عمام الدین سراوی را که مستوفی و صاحب بلوک بود و خواجه دیوان به قتل آوردن سلیمان خان به او جان آمد و استمداد به امیر سعید شیخ حسن طاب مثواه برد و به استقبال رفت چو بایانیان باز در تبریز آمدند و بنیاد

سلطانیه آمد شیخ حسن تمورتاش را بفرستاد برسالت  
هه اسم صلح و ثروت نام نوکری داشت با چند سوار در عقب [۱۶۸]  
فرستاد سورخان غافل نشسته بی قراول او را بگرفتند به تبریز آوردند  
ناحرم او و دختر خضرشاه حرمش راسیاست کردند او را به قلعه برداشت  
و یاغی باستی درسته ثلاث واربعین و سبعماهیه با مملک اشرف از برادر  
نفراد کردند به بعد از رفتند به حضرت امیر و نواز شهادیدند مدته آنجا  
بودند در آن موضع معدلت و انصاف بود تحمل نکردند بگریختند به  
عراق عجم و به جانب شیراز رفتند مسعود شاه با ایشان یک دست شد  
پیر حسین را از شیراز هزیمت دادند تا به شیخ حسن تمورتاش مروا برید سپار  
داشت با خود بیاورد تا به شیخ حسن تمورتاش دهد و لشکر بستاند  
مرا جمعت کنند چون پرسید او را بگرفت و آن مال بستاند و بعد از چند  
روز بدارو هلاک کرد و یاغی باستی مسعود شاه را در فارس به قتل آورد  
و بنه غارت کرد و چون شیراز یان آن مشاهد کردند بروغله آوردن و از  
شهر بیرون راندند و ابواسحق بن محمود شاه با تبع برادر ملک فرو  
گرفت شیخ حسن تمورتاش سلیمان خان را با عبد بابا نجار<sup>۹۹</sup> و  
یعقوب شاه به جنگ ارتبا به روم فرستاد تزدیک سوساس مضاف کردند  
لشکر روم منهزم شد ارتبا باقوشون خودایستاده بود لشکر سلیمان به  
غارا مشغول شدند ارتبا از جا بجنبید و حمله کرد سلیمان را بشکست  
و آن محاربه در سنه اربع و اربعین و سبعماهیه بود و هم درین سال  
حلی<sup>۱۰۰</sup> را با پسرش سیاوش به اران فرستاد تا بدعت و بنیاد بدی  
نهادند و ظلم می کردند و شیخ حسن تمورتاش در تبریز بود دختر  
 حاجی جبشن<sup>۱۰۱</sup> بن سونجاق در حباله او بود و شبهی با شیخ ایل امیر  
هذاه قفقاجا، او اد، حرم خفیبه<sup>۱۰۲</sup> به ده هلاک کردند و در شهر شهان



چگونگی انتقال دولت از  
ایلخانان به ایلکانیان جزء  
مفصل ترین مباحث تاریخ  
شیخ اویس است

تعدی آغاز کردند بنشستند و اتفاق گردند که از در تبریز تا سلطانیه<sup>۱۳</sup> چندانک تواند گشودن از آن سورغان<sup>۱۴</sup> باشد. جانب روم از مرند و نخجوان چندانک تواند گشودن از آن ملک اشرف و برادران او باشد اران و شروان و گرجستان از آن یاغی باستی باشد بر آن مقرر شد سورغان به عشرت مشغول شد ملک اشرف به سهند رفت با برادران خود و امرا را دعوت کرد و لشکر راست کرد عازم تبریز شد سورغان را مجال مقاومت نبود به هزیمت شد ملک اشرف پی او گرفت تا<sup>۱۵</sup> بر فتن و مصاف دادند سورغان بشکست به هزیمت شد با یاغی باستی و امراء که با وی بودند امیر سعید با سلیمان خان به تبریز آمدند.

سلیمان خان به منقلاء تابه اهر برفت سورغان بدپیوست یاغی باستی و شیخ چوبان و حسین اینگای<sup>۱۶</sup> به ملک اشرف پیوستند ملک اشرف یکی را زایل ترکلیان<sup>۱۷</sup> بیاورد و بر تخت نشاند و در آران خطبه به نام او کرد انوشروان به غیر ازین نام دیگر او را وجودی نبود همچون مرغ در قفس می داشت و از آنجا عزم تبریز کرد. امیر سعید مراجعت به بغداد کرده بود که درین بقעה نشان خرابی می دید او هم صاحب دولت بود و هم صاحب دل سورغان و ساطی بیک و سلیمان خان به دیار بکر رفتند پیش ابراهیم شاه بن بازنی<sup>۱۸</sup> بن سوتای او پیش از آن حاجی طفای را کشته بود و آن ملک فروگرفته و بد پیوستند ملک اشرف پیش از آن که به تبریز رسد پیش از آن و حاجی حمزه را با شیخ چوبان و با پسرش شیخ علی و حسین ابن بغا<sup>۱۹</sup> را بکرگرفت و به قتل آورد و در تبریز آمد و بنشست در سنه خمس واربعین و سبعماهی و علم ظلم تابه عیوق برافراشت و نماری انداختن

گرفت بر مردم والله اعلم  
امارت ملک اشرف [۱۷۱]

سیزده سال بود و یاغی باستی را بگرفت و در خفیه هلاک کرد و بی دادی در ملک<sup>۲۰</sup> آذربیجان آغاز کرد شمشیر در امرآ و نماری بر ارباب و قلم بر ضعفا راست کرد و عبدال بایانچار<sup>۲۱</sup> رانیز به قتل آورد وزیر او عبدالحی حمامی تبریزی بود خواجه مجdal الدین رشیدی با او بود در تبریز وفات یافت مقدار چهارصد پانصد هزار دینار از فرزندان و تبع او بسته و از آنجا به قرایب رفت و مصاف افتاد میان ملک اشرف و سورغان و ابرهیم شاه باروینه<sup>۲۲</sup> در موضع الداق سورغان و ابرهیم شاه شکسته شدند در تاریخ شهر سنه ست واربعین و سبعماهی ابرهیم شاه به دیار بکر رفت و تازنده بوده الداق نیز نیامد و سورغان و تواند و جیندگان باستی بیک سلطان به روم پیش ارتنا رفتند ملک اشرف به تبریز آمد و ظلم از سر گرفت یکی را می کشت و یکی را بر می کشید مصلملک برادر خود را بگرفت با یوحی جاندار و خواجه علی و الیکی بهادر<sup>۲۳</sup> برادر رادر قفص<sup>۲۴</sup> آهنین کشید و آن سه را بداد بقتل آوردن<sup>۲۵</sup> و جای ایشان به غلامان جانیک می داد و ایشان را بر می کشید و از آنجا به قرایب رفت اردو قسر خواجه مجdal الدین را و سلیمان خان به دیار بکر رفتند پیش ابراهیم شاه بن بازنی<sup>۱۸</sup> بن سوتای او پیش از آن حاجی طفای را کشته بود و آن ملک فروگرفته و بد پیوستند ملک اشرف پیش از آن که به تبریز رسد پیش از آن و حاجی حمزه را با شیخ چوبان و با پسرش شیخ علی و حسین ابن بغا<sup>۱۹</sup> را بکرگرفت و به قتل آورد و در تبریز آمد و بنشست در سنه خمس واربعین و سبعماهی و علم ظلم تابه عیوق برافراشت و نماری انداختن بیرون آورد و به شیراز گریخت.

آتشک<sup>۱۱۸</sup> پیوسته کرمان از لشکر شیراز در زحمت می‌بود متواتر محمد یزدی به ملک اشرف می‌فرستاد و التماس لشکر می‌کرد که شیراز برای میرملک اشرف بگیرم و ایلچی پیاپی می‌آمد بیکجوکزکه برکشیده جدید بود و از ترکمانان روم پسر حاجی مهدی بن چوبان سالاربود او را به مقدمه فرستاده اصفهان و در سنه همسین و سبعماهه خود نیز در عقب برفت و اصفهان را حصار کرد در اصفهان امیر نجیب‌الدین محمد بود و میرمیران مردانه بایستادن و قرب یکماه کمابیش محاربه بود عربشاه و بهادر و عمرشاه جاندار را در خندق پکشتند سیار مردم سقط شد مراد حاصل نشد مراجعت کرد و به تبریز آمدیکی رامی گرفت و یکی را قائم مقام او می‌کرد و از آنجا به موقع رفت در بهار و باز به تبریز مراجعت کرد در سنه [۱۷۴] نلال و همسین و سبعماهه بازیزد والقی دو غلام برکشیده او بودند و چون دیدند که طمع به حاشیه خود آورد طفیلان آغاز کردند میان گنجه و تفليس بهم پیوستند و از آب کربگشتند به ولايت لیباریک رفتند و هردو را آنجا پکشتند و سرها پیش ملک اشرف آوردند امرأ و ملازمان چون آن بدیدند طمع از نزدگانی ببریدند اگر از امرا و اصحاب یکی را می‌گفتند که میرملک اشرف ترا می‌خواهد وصیت می‌کرد و در خانه اش به وظایف فرار می‌بودند. در ربع رشیدی ساکن شده بفرمود چندانک فرمان او می‌رفت امرا و معارف و قضات و سادات خانه‌دار در برج رشیدی آوردنده تخصیص تبریز که اهالی و متعینان شهر نیز خانه به عمارت بردن مجتمع روز در شهریه وظیفه خود قیام می‌نمودند و شب آنجا می‌رفتند مردم به جان رسیدند. مرگ به آرزو می‌خواستند یک درم زرد در دنیا نگذشت مجموع به تعدی وغیر حق جمع کرد و چهارده خزینه داشت خصایل مذموم او بسیار است اگر با آن مشغول می‌شوم<sup>۱۱۹</sup> بتطویل می‌انجامد اختصار کرده شد در شهرور سنه سبع و همسین و سبعماهه

ماه جب امیر سعید نویان اعظم تاج‌الدنيا و الدین شیخ حسن به عالم تعاخر امید و روح پاکش به جنة فردوس پیوست رحم الله و طاب مثواه و جعل الجنه ماواه و فرزند خلف خود را ولی عهد کرد بعد از وفات پدر نیکوی خود در کار مملکت نظر کرد و چند بدبخت که مطرود بود برداشت [۱۷۵]<sup>۱۲۰</sup> خلد الله ملکه پیوسته همت بر آن می‌داشت که آذربیجان را از ظلم و تعدی خلاص کند و علم معدلت بر افزاده حکم آنکه الامور مرهونه با واقعه‌ها موقوف بود و در سنه ثمان و همسین و سبعماهه محمد یزدی بر فارس مستولی شد و آنچنان بود که بیکجوکز از ملک اشرف روگردان شد به شیراز رفت پیش ابواسحق او را سپه سالار گردانید و به جنگ محمد بن مظفر یزدی فرستاد چون به یکدیگر رسیدند مصاف کردند و حرب در پیوست بیکجوکز با لشکر شیراز شکسته شد و از نزدیکان و پهلوانان ابواسحق بسیار کشته شد

سورغان با تودان و جین نوقان از روم به بغداد رفتند و امیر سعید ایشان را محافظت نیک می‌کرد فضولی آغاز کردند ایلکان ایشان را سیاست کرد مصاف افتاد میان ایلکان و ملک اشرف در ناحیت کردستان ایلکان منهزم گشت و شکسته شد در سنه سبع واربعین و سبعماهه [۱۷۶]

ملک اشرف تبریز آمد و مال از مردم به تعدی می‌ستاند و خزینه می‌انباشت و آن سال وباء عظیم در آذربیجان افتاده بود سه چیز فراوان بود ظلم و گرانی ووبا.

ملک اشرف باز عزیمت بغداد کرد در شهرور سنه ثمان واربعین و سبعماهه چون به کردستان رسید و آن ناحیت ستد<sup>۱۲۱</sup> بگذشت آنجا نزول کرد و ملک اشتر را با مجموع لشکر به بغداد فرستاد بر فتنه و در پیش شیخ ذکران فروند آمدند و هر روز بر در بغداد می‌رفتند و حرب می‌کردند و باز می‌گردیدند.

لطیفه اینجا تحریر می‌رود از برکشیدگان ملک اشرف جوانی بود امیر احمد ایوداجی و در آن لشکر بود و با او مسخره بود بر کنار شط رفتند و از آن سوی آب از سپاه بغداد بودند با یکدیگر کلمات می‌گفتند یکی از آن سوی آب گفت ای ظالمان آذربیجان چون بهشت آباد به شما گذاشت و اینجا آمدیم این بغداد خراب را آبادان کردیم. نشسته از ما چه می‌خواهید ندیم آغاز کرد در جواب و گفت ما در روم بودیم و خرابی می‌کردیم شنیدیم که آذربیجان آباد کرد که اید آمدیم و شما را بیرون کردیم و آن بقیه را خراب کردیم باز آمدیم تاشما را بیرون کنیم و این ناحیت را تیز خراب کنیم درین بودند که پنج سوار مجھول بیرون آمدند و لاجین غلام ملک اشرف بر در شهر ایستاده بود بروز دند و اورا به هزیمت کردند و لوله در لشکر افتاده از در بغداد روگیریز نهادند.

لشکر بغداد و رجاله بیرون آمدند و غنیمت بسیار بگرفتند و مردم بیگانه بودند و تابستان گرم راه نمی‌دانستند و آب نمی‌یافتدند بسیار از تشنگی هلاک شدند و آن برج اولیا آز شر ظالمان خلاص یافت و ملک اشرف باز به تبریز آمد و صد هزار گرگ گرسنه را در آذربیجان [۱۷۳]<sup>۱۲۲</sup> و اران انداخت هر چه می‌خواستند می‌کردند مردم به جان آمدند همه جلای وطن کردند بعضی به جیلان رفتند و برخی به شروان و دشت فوجاچ رفتند چندی به گرجستان رفتند به روم و شام و بغداد پراکنده شدند در آن زمستان حاجی شهرمان را با پرسش که برکشیده بود به قتل آورد و در قرایب اران و در سنه سبع واربعین و سبعماهه خواجه پیروز را برکشیده بود به قتل آورد در تبریز مال و افراداش همه به خزانه برداشت بعد از آن در قرایب عبدالحی حمامی را بگرفت گویند سیصد هزار دینار ز رسیدند نقد داشت غیر از سرخ و جوهر و اجناس همه به خزانه برداشتند شعار او پیوسته این بود از این پس عزم فارس و عراق کرد در شیراز ابواسحق بن محمود شاه بود و در کرمان محمد بن مظفر

است اروغ چنگیزخان و لشکر غلبه سیصد هزار مرد دارد مرا با او مقاومت کردن طاقت نیست حالیا خزینه و ایروان خته<sup>۱۲۵</sup> برگرفته به حصنه روم و جای محکم پناه گیرم تا اود را بدعا آن اگر صلحی رود فبها والا به روم روم مردم ازو متفرشده بودند و به جان [۱۷۷] آمده نمی خواستند که او به جان بدر برد همه روی بر خاک نهادند که امیر این اندیشه تکنده غلبه ایشان اسب است سواران بی سلیح اسپهاشان نعل ندارد و تیرهاشان پرتا بجان بکوشیم دولت برگشته بود و عمر با آخرآمد کذب ایشان باور کرد و هرنوکری را که به گوشة فرستاده بود چون می رسیدند می گفت همان بروید [۱۲۶] از برای خود نیز بکوشید و از برای من نیز بیاورید و از شام به باعجه ارغون رفت سه روز آنجا بنشست و از آنجا به سعید آباد رفت و لشکر بناهیت سراه فرستاد پادشاه به اردبیل آمد و از آنجا به سراه آمد پیش ایوه و شرابیان فروود آمد لشکر ملک اشرف پیش او جان بایستادند باران تگرگ بیارید و دو لشکر برابر بایستادند اشرفیان چون آن کثیرت بیدند زمانی بکوشیدند روی به هزیمت آوردند دقدق پی ایشان فروگرفت العهد على الراوى دوسه هزار آدمی به قتل آوردن خبریه ملک اشرف رسید به هزیمت شد آن شب به کاروانسرای سعد الدین نزول کرد و در نیم شب از آنجا به مرند رفت مردم همه ازو بازماندند چندی خزینه داران بماندند اتفاق کردند که ملک اشرف را بگیرند با خزانه پیش جانی بیک خان برند ملازمانی که با ایشان بودند گفتند بما چیزی نرسد خزینه<sup>۱۲۷</sup> نقره را تاراج درنهادند ملک اشرف با خواتونان و خزینه مرصع در پیش می رفت خبر بد رسید بازگردید و منع کرد مردم حرمت برداشته بودند به سخن وی التفات نکرند زمانی بایستاد و بازگردید روز دیگر مادر و دختر و عیال ازو برگشتند و به تبریز آمدند. او به جانب خوی رفت و بعد از اندک روزگاری او را بگرفتند به تبریز آورند و از آن گنج و خزانی که مدت سیزده سال جمع کرده بود به ظلم دودرم دروجه او نبشت [۱۷۸] چنانچه شیخ سعدی گفته است رحمة الله اللهم

### خبرداری از خسروان عجم

که کردن بزرگرددستان ستم  
نه آن شوکت و پادشاهی بماند  
نه آن جور بر روسایی بماند  
خطابین که بر دست ظالم برفت  
جهان ماند او با مظالم برفت  
کمانش خطابود و تدبیرست  
که در عدل بود آنچه در ظلم جست

او را به حضرت جانی بیک برندند به کوبه و آنچا به یاساق رسانیدند و پادشاه پسر خود را بیردی بیک قایم مقام کرد و سرای

درسنۀ<sup>۱۲۹</sup> و محمد یزدی پیاپی به شیراز رفت و حصار کرد روز چند شهر بگرفت ابواسحق بیرون جست به جانب لر و شوشتر رفت و از آنجا به اصفهان آمد میرمیران و عمام الدین محمود را که وزیر او بود پیش ملک اشرف فرستاد و التماس لشکر کرد چون به تبریز پیش ملک اشرف رسیدند به سخن مزخرف معهود او امید می داد محمد یزدی فرصت یافت اصفهان بست و ابواسحق را بگرفت و سیاست کرد و بر همه عراق عجم و فارس مستولی شد و خود را به خلافت منسوب کرد که المعتمض بالله نایب امیر المؤمنین و او نیز طمع در آذربیجان ببست و این فرصت به دست پادشاه مغفور جانی بیک بود و آن چنان بود که از بیک خان درسنۀ ثلث و اربعین وفات یافت دینی بیک قایم مقام شد و اوراد و برادر دیگر بودند جانی بیک و خضریک. جانی بیک با برادر طفیان آغاز کرد و مصاف رفت میان ایشان. دینی بیک شکسته شد و گرفتار گشت جانی بیک او را سیاست کرد و بر تخت پدر نشست و خضریک را نیز هلاک کرد و سریر پادشاهی فروگرفت. درسنۀ ثلث و اربعین و سبعماهی و شازده<sup>۱۳۰</sup> سال پادشاهی کرد و در ایام دولت او ملک عظیم آبادان شد که بسیار از خواجه کان تبریز و سراو [۱۷۶] وارد بیل و بیلقان و بردج و نخجوان از ظلم ملک اشرف آنچا رفتند و ملک معمور شد شوکت او زیادت شد همچنان که شیخ سعدی گفته است طمع در ایران بست شعر

نیم نانی گر خورد مرد خدا

### بذل درویشان کندنیم دگر

#### ملک هفت اقلیم گیرد پادشاه

#### همچنان در بند اقلیم دگر

به ملک جفتای رفت و آن دیار مسخر خود کرد بعد از مدتی که به مقام خود نزول کرد گویندسه روز بیشتر ننشست بسیج راه کرد و از آب ترک بگذشت و به درین آمد و از آنجا به شروان آمد و ایلچی فرستاده ملک اشرف که من می آیم تا الوس هولا کو را خبیط کنم و تو پسر چوپانی که در چهار الوس نام او در بر لیخ بود امروز الوس در حکم منست و من ترا همچنان امیر الوس خواهم تو سی میشی کردن برخیز و استقبال کن ملک اشرف جواب داد که او پادشاه الوس برکه است به الوس ابقاء چه تعلق ندارد<sup>۱۳۱</sup> که اینجا پادشاه غازان هست و امارت از آن منست ایلچی سخنه سخت گفت او را بازداشت و محبوس کرد و جانی بیک به کنار کرآمد چندان که به ملک اشرف می گفتند قبول نمی کرد تا به اعدام رسید<sup>۱۳۲</sup> مردم پیشواز می رفتند جانی بیک خان از بر زند بگذشت به تومان بیشکن آمد ملک اشرف محمد قولی و شرف در بان و چند نوکر را به قراول فرستاده بود و بردی دوانید باطراف هر جا که لشکر بود همه جمع آورد هقده هجده هزار مرد بود خود به شام رفت و با ملازمان گفت این پسر از بیک پادشاه

طرحی که الاهی در تاریخ  
شیخ اویس پی می‌گیرد،  
هر چه بیشتر ایرانی  
ساختن تاریخ جلایران  
است



سیف الدین بن عینه قتلخ بوسعید آبادی آنچا بود با ایشان مخالفت داشت با تعبینان اران التجا به امیر کاووس بر دند رنود دوین امیر کاووس را بایوردن و برس جوی نومیان ایشان و اشرفیان محاربه رفت امیر شاه شکسته شد کاووس به قربان غم‌آخی نیز با مجموع اشرفیان عازم اران شد کنار ارس پیش بانی<sup>۱۳</sup> به هم رسیدند از دوکنار باستادند و همچنان به محاربه تابه قربان برفتند برس جسر ارس با هم دیگر صلح کردند کاووس به شروان مراجعت کرد آخی در قربان غرفت و آنچا ممکن شد وبهاره اوجان آمد و بعد از آن صیبت رایات همایون و کوکبه میمون بود که در عالم منتشر شد که آن كتاب سلطنت از برج بغداد طلوع خواهد کرد و این تاریکی ظالم آذربیجان غروب خواهد کرد و به شعاع مدلتش جهان روشن خواهد شد و سهیل مرحمتش ادیم دله را برنگ و بوی روشن خواهد کرد و از برج اولیا شهنشاه اعظم پادشاه اسلام

سلطان شیخ اویس

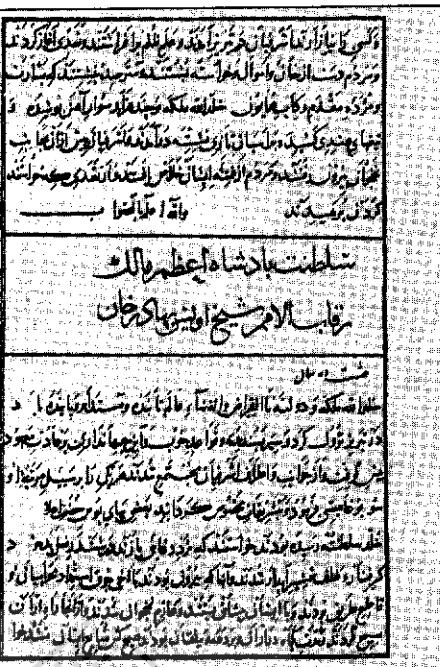
عزیمت غزو و جهاد با ظلمه و مفسدان در پیش گرفت و به نیت استخلاص آذربایجان از دست متشرران<sup>۱۳۲</sup> بسیج راه کرد و از این جانب مفسدان نیز مجتمع بوده روان شدند و روزی چند ایلچیان و رسولان در اثناء امور می‌آمدند و می‌رفتند باشد که مصالحه در میان به ظهور آید که الصلح خیر و شفقت و عنایتی که حضرت اعلارا<sup>۱۳۰</sup> [۱۸۰] خلدالله ملکه و ابد سلطنته درباره بندگان<sup>۱۳۳</sup> حق تعالی داشت نمی‌خواست که به هیچ مسلمان ضرری برسد از قتل و غارت که عاقبت هیجا زن، دو خال، نیست و صاحب دولت را الهام باطن، باشد

اولجای خواتون و او به دشت قفچاق مراجعت کرد و فرزندان و مادر  
ملک اشرف را با خود ببرد خزینه مرصع و بعضی نقره و مواشی هر چه  
بهود.

پادشاهی بیرون (ی) بیک  
به دو ماه نرسید نسب او بیردی بیک بن جانی بیک بن از بیک بن  
طغیر لجه بن منکا تمور بن موقعی بن باطوی بن جوجی بن  
چنگیز خان چون پدرش جانی بیک از دربند بگذشت رنجور شد و  
پادشاه به سراوارفت وزیری داشت صرای تورانم بدو گفتند که ملک  
اشرف رانینم تنہ زیر جامه بوده است که هر چه قیمتی جوهری داشت  
در آن دوخته بود پیش آن کسانست که او را گرفتند به پادشاه عرض  
کردند دقیقی را با اخی جوق بفرستادند تا آن جامه را بیارند چون آنجا  
رسیدند اخی جوق آن جامه بست و آن جواهر بیرون آورد و طغیان آغاز  
کرد.

پادشاه به سبب واقعه پدر متعدد بود لشکر که تبریز فرستاده روز  
با استاند روز چهارم مراجعت کردند پادشاه به اردبیل رفت و ازانجا به  
اران رفت و از دریند و شروان بگذشت و هیچ جای درنگ نکرد و اخی  
در تبریز آمد اشرفیان برو [۱۷۹] جمع شدند مملکت فرو گرفتند والله  
اعلم بالصواب

شطرارت اخی جوق  
یک سال بود آذربیجان بر اشرفیان قسمت کرد هر یکی را ولایتی  
داد امیر شاه راه داد<sup>۱۳</sup> دا با کچک بیر حسین به اران فرستاد و



اهری با وجود تأکید بر  
اسلامیت، اقدام آآل مظفر  
در بیعت با خلافت عباسی  
را خوش نمی دارد و به  
همین نحو همراهی آنان با  
چوپانی‌ها را نیز  
نمی پسندد. زیرا  
چوپانی‌ها را مستول  
ویرانی آذربایجان می‌داند

مقدار چنین بود که ناجیت از تعدی ایشان استخلاص خواهد یافت  
ل مجرم از جوانب دو لشکر صفها را راست کردند و به هم رسیدند سلحشور  
<sup>۱۲۴</sup>  
شعبان سنه

[[ و کوشش عظیم بکردند بغدادیان و اشرفیان به هم برآمدند  
میمنه [شیخ اویس]<sup>۱۲۵</sup> خلد ملکه با خویشان و تبع بودند میسره  
ashrafian را بشکستند اخی جوق را قوشون خلد ملکه هزیمت کرد  
میسره عیسی بیک و لشکر ایورات زبان نوعی داشتند و اندرون نوعی  
و قصد هزیمت داشتند نه سرکوشش میمنه اشرفیان بیدشان رسید  
مرا جمعت کردند نماز شام بود دو لشکر به هم برآمده درناجیت [[<sup>۱۲۶</sup>]]

شی بود همچون که قططران سیاه  
نه پروین پدیدار بود و نه ماه  
نه دشمن پدیدار بود و نه دوست

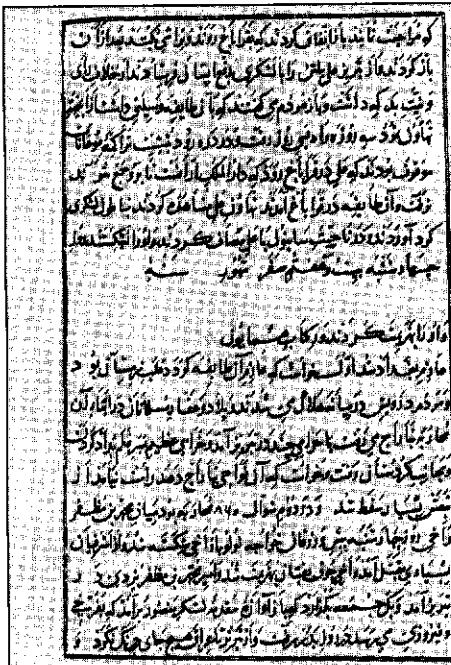
ابریکدگرمی دریدند پوست

آن شب همچنان نزول کردند چون صبح بد مید هردو لشکر آنچه  
مانده بودند سواره<sup>۱۲۷</sup> گشتند و در مقابلله صف راست کردند غبار نعل  
ستوران تافلک اطلس کله بست

زم سمندان آن کوه سخت

برآشفت خواراچه<sup>۱۲۸</sup> برگ درخت

و چون رایات همایون بجانب اشرفیان حرکت نمود و لشکر حمله  
آورد و شهنشاه اسلام پیش از همه برشان زد و بشکست اشرفیان  
روی به هزیمت نهادند لشکر بغداد یکی دو فرسنگ در عقب بیامد  
بفرمود که مراجعت کند و قتل نکنند [[۱۲۹]] و کسی رانیاز ارند. اشرفیان  
در تبریز آمدند و علم ظلم برافراشتند و تعدی آغاز کردند و مردم دست  
از جان و اموال و خواسته بشستند و مترصد نشستند که بشارت و مژده



مقدم رکاب همایون خلد الله ملکه و چند هزار سوار آهن پوشیده و  
تیغهای هندی کشیده بر اسبیان تازی نشسته در آمدند و اشرفیان پیش  
از آن به جانب نخجوان بیرون رفتند و مردم از فتنه ایشان خلاص  
یافتند و از تعدی که خواستند کرد برهیدند و الله اعلم بالصواب

#### سلطنت پادشاه اعظم مالک رقاب

الامم شیخ اویس بهادرخان

هشت ده سال<sup>۱۲۹</sup> خلد الله و دولته تا انفراض و انقضاء عالم  
تابند و مستدام پاینده باد در تبریز نزول کرد و سیر پسندیده و قواعد  
خوب و آیین جهانداری بر عادت مجهود پیش گرفت و از جوانب و  
اطراف اشرفیان مجتمع شدند هر یک را بر سبیل مرتبه او سویر  
غامیشی<sup>۱۳۰</sup> فرمود و به تشریفات مخصوص گردانید بعضی به پای  
بوس حضرت اعلا خلد سلطنه رسیده بودند و خواستند که نرد دگایی  
با زند در شرشر فعل بد خود گرفتار و علف شمشیر آبدار شدند و آنها که  
بیرون بودند با اخی حقوق استمداده بحر امیان و قاطع طریق بردن و  
با ایشان میثاق بستند و عازم نخجوان شدند و از آنجا راه اران بسیج  
کردند و مدت یکماه در اران و برد ده و بیلغان بودند. هیچ کس متایع  
ایشان نشد خوا (ستند) [[۱۲۸]] که مراجعت نمایند باز اتفاق کردند که  
به قراباق روند و تراشی<sup>۱۳۱</sup> بکنند بعد از آن بازگردند و از تبریز علی  
پیش ران را با لشکری به دفع ایشان فرستادند از خلاف رای و نیت بد که  
داشت و باز مردم می گفتند که به آن طایفه و سیلی<sup>۱۳۲</sup> داشت از  
آنچه تهاون نموده روزه راه بسی رو زرفت و در دره رود بنشست  
تراکمه موغانات موقوف بودند که علی در قراباغ رود که دارالملک  
ارانست تا برو جمع شوند نرفت و آن طایفه در قراباغ آمدند تهاون علی

۷. خسج به حساب ابجد مساوی ۶۶۳.  
۸. در اصل سبعمایه که اشتباه است.

۹. چنین است در اصل: معمولاً بند قدر امی نویستند.

۱۰. چنین است در اصل: تمن = توان که همان لشکر ده هزار نفره باشد.

۱۱. چنین است در اصل. در منابع نام او معین الدین پروانه است.

۱۲. چنین است در اصل؛ باید این را باشد متنظور ایلخان است یعنی هلاکو.

۱۳. متنظور تودامنکو است.

۱۴. اصل: اسقراپین.

۱۵. چنین است در اصل، در صفحات بعد خابنده نوشته است.

۱۶. کوه هشتادسر hashtadsar در بیست کیلومتری شمال اهر قرار دارد.  
(فون لون)

۱۷. وصف نام این محل را Miniyah و بعضی دیگر Muina نوشته‌اند.  
(توضیح فون لون)

۱۸. اصل: دیگر.

۱۹. اصل: قان.

۲۰. اصل: تاجک.

۲۱. فون لون Bawavum qalan ثبت‌کرده است.

۲۲. چنین است در اصل. پیش از این جوشکاب نوشته است.

۲۳. اصل: بازکردن.

۲۴. rear army.

۲۵. چنین است در اصل.

۲۶. نام طغایجار در دنیا به نام صدرالدین در اینجا، چنین است. زیرا اوبنابر مشهور صدرالدین خالدی یا صدرالدین زنجانی نام داشته است. اورا به دلیل

اقدام ناموفق نشر چاوموسوم به صدر چاوی نیزکرده‌اند.

۲۷. اصل: بچای.

۲۸. اصل: سری.

۲۹. فن لون پیلسوار Pilsuwar خوانده است.  
P44.

۳۰. چنین است در اصل: قبل‌عربتای نوشته است.

۳۱. فون لون Barum خوانده است در پاورقی باریم Barim نیز بدون

توضیح آورده است.  
P44.

۳۲. اصل: خوانین.

۳۳. چنین است در اصل.

۳۴. اصل: زنجان.

۳۵. بعد از باعجه به اندازه یک کلمه سفید است.

۳۶. به اندازه چند کلمه سفید است.

۳۷. بعضی منابع این نام را اردوبیقا نوشته‌اند.

۳۸. kamal Kuochik

۳۹. فون لون لکزی گورکان lakzi چنان‌که در منابع آمده خوانده است.

۴۰. اصل: پنای.

۴۱. چنین است در اصل.

۴۲. چنین است در اصل.

۴۳. چنین است در اصل.

۴۴. اصل: هورغلاق.

۴۵. چنین است در اصل. فون لون Maolayad نوشته است.

۴۶. چنین است در اصل.

### نسب شریفتش

پدر نیکو نامش امیر صرحوم سعید تاج الدنیا و الدین شیخ حسن بن امیر السعید حسین بن امیر شهید اقبوقا گورکان بن امیر مغفوره ایلکان نویان اثار الله براهمن والدهاش ختون<sup>۱۵۲</sup> سعیده مغفوره اولجتای سلطان بنت ارغون خان بن آباقاخان بن هلاکو خان بن تولی خان بن جنکز خان<sup>۱۵۳</sup>

مادر نیکوش خاتون مرحومه مغفوره سلطان الخواتین دلشادخون بنت الامیر دمشق خواجه بن الامیر السعید چوبان نورالله مضمومهم والدهاش قورمش خاتون بنت کونجک خاتون بنت احمد خان بن هولاکو خان و بذین موجب می‌رود  
مولد مبارکش

### پی نوشته‌ها:

۱. چنین است در اصل، فن لون در ترجمه انگلیسی آن را یشمومت دانسته است P36

۲. چنین است در اصل.

۳. چنین است در اصل، پول = پل.

۴. چنین است در اصل.

۵. چنین است در اصل.

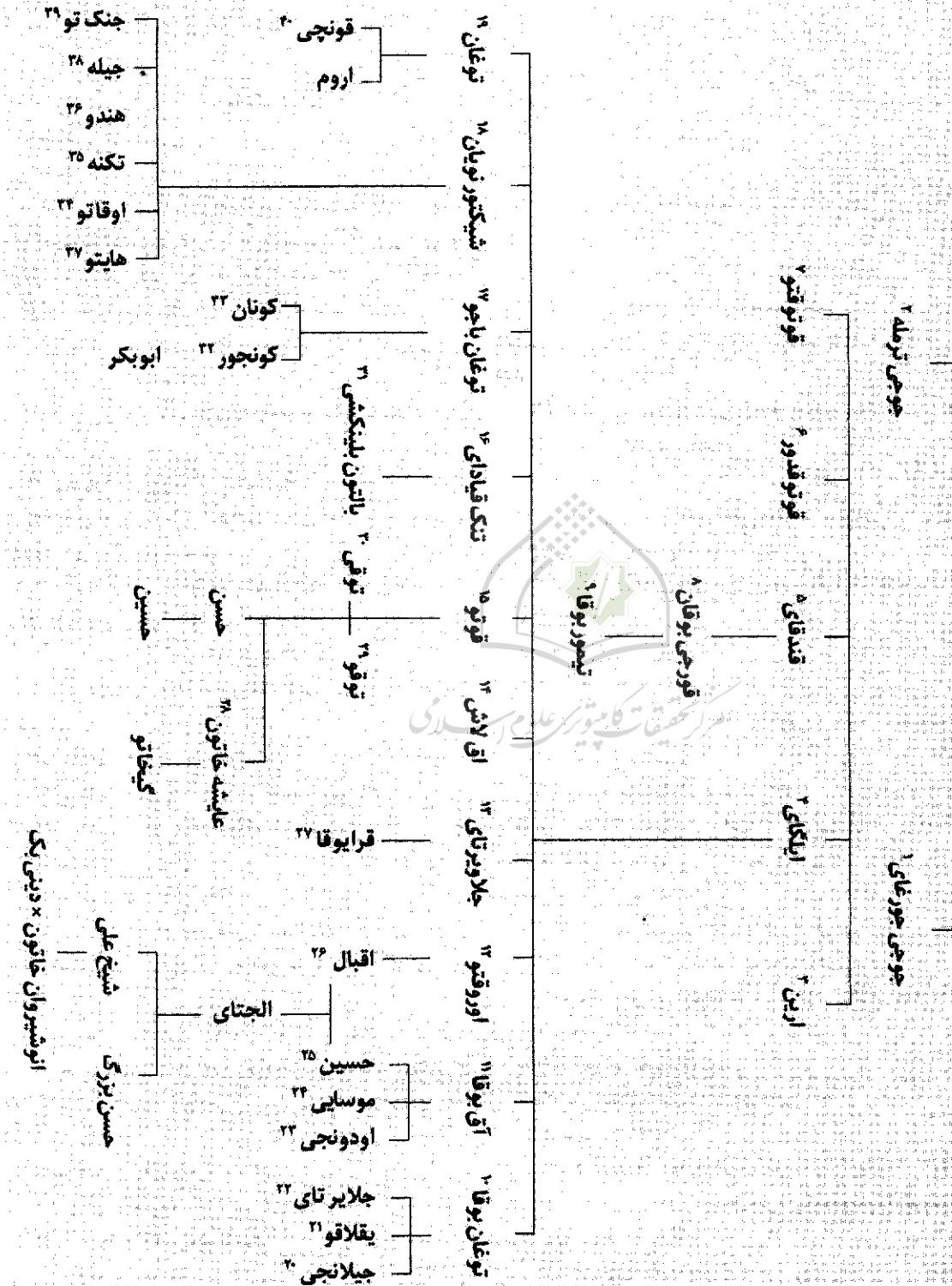
۶. در متن نوشته شده «بود» سپس در بالای آن نوشته شده «شد».

۴۷. اصل: طولیجه.  
 ۴۸. اصل: فداق.  
 ۴۹. اصل: طولیجه.  
 ۵۰. اصل: مولابد.  
 ۵۱. ابوسعید چهار پسر داشت. بسطام که در دوازده سالگی مرد، بازیزد که در هشت سالگی مرد، ابوسعید طیفور که در جوانی مرد، نیز دو دختر داشت دولنده و ساتی بیک. توضیحات فون لون P50
۵۲. به اندازه چند کلمه سفید است.  
 ۵۳. چنین است در اصل.  
 ۵۴. فون لون خواندن ترخانی سوزی را نامه هو مدانسته است. P50  
 ۵۵. فون لون خواندن این نام را تردید کرده است. P51  
 ۵۶. به اندازه یک کلمه سفید است.  
 ۵۷. فون لون این نام را در ترجمه انگلیسی گوچه نوشته و سپس به استاد و صاحب به قلمه تاق و نیز در یارچه گوچه اشاره می کند. P52 حال آنکه در متن گوچه دکتر است.
۵۸. منظور جلدی به معنای چاکی است.  
 ۵۹. چنین است در اصل.  
 ۶۰. فون لون به خواندن این کلمه کمکی نکرده است.  
 ۶۱. فون لون این نام را Bawavdi خوانده است.
۶۲. چنین است در اصل sonnati. فون لون suntai ضبط کرده و سپس در حاشیه می نویسد در متن دست نویس sunnaty است و جای دیگر suntay و به کاتمر استناد می نویسد می افزاید احتمالاً گذرگاه (عقبه) سنتای sitay و به کاتمر استناد می کنند. اما در دنباله می گوید شاید منظور عقبه سنتای sitay باشد و بدین منظور به بیانی اشاره می کند اما با سخن دیگری می گوید و به نقل از مستوفی در نزهه القلوب آن راسینا sinosa می خواند که در نزدیکی رود تو قتو taghtu بوده است. P54
۶۳. فون لون کر در تن kardartan خوانده و آن را نامعلوم دانسته که چیست.  
 ۶۴. فون لون Uyrati ضبط کرده اما اصل ایوانی است.  
 ۶۵. اصل: بناء موی. فون لون آن را hairdeath ترجمه کرده است.  
 ۶۶. اصل: دولتوالدین.  
 ۶۷. چنین است در اصل.  
 ۶۸. چنین است در اصل.  
 ۶۹. اصل: درییک.  
 ۷۰. چنین است در اصل.  
 ۷۱. به اندازه چند کلمه سفید است.  
 ۷۲. اصل: توی.  
 ۷۳. چنین است در اصل. فون لون آن را دقیق خوانده و افزوده که معنای آن را نمی داند.

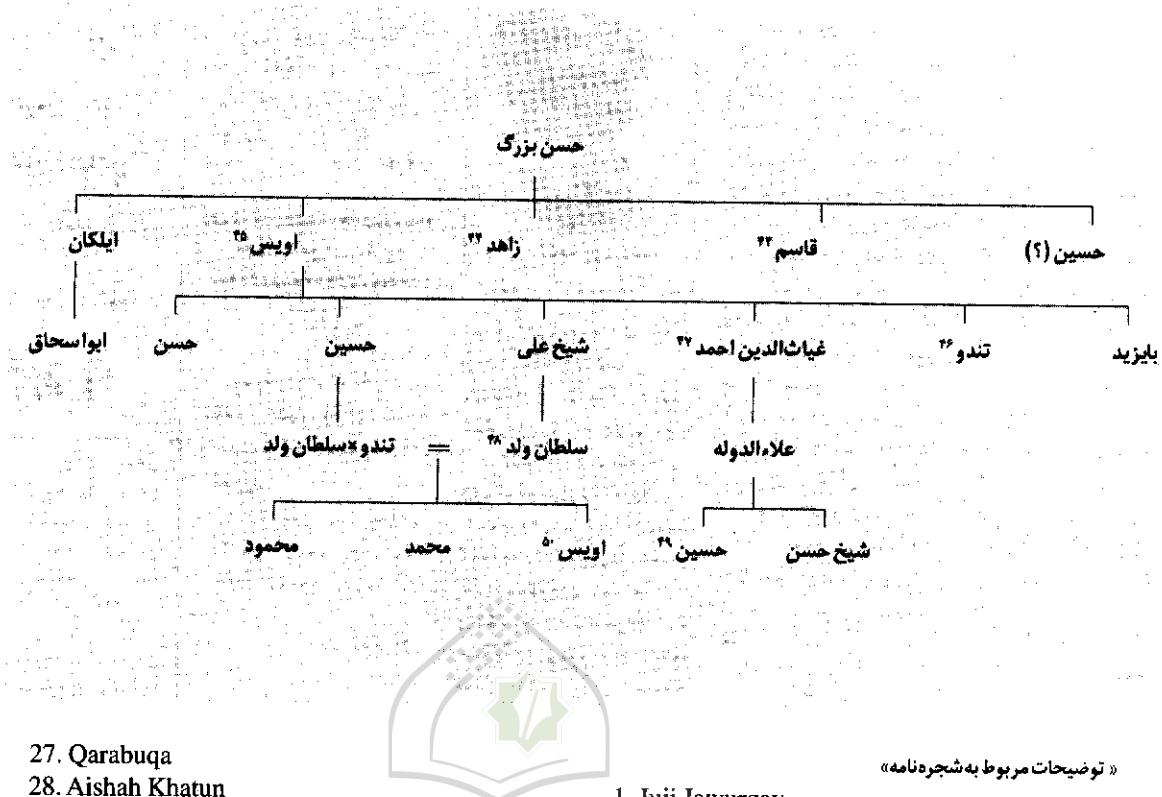
۷۴. اصل آغاز.  
 ۷۵. چنین است در اصل.  
 ۷۶. چنین است در اصل. فون لون آن را جلال الدین ضبط کرده است و به بیانی و دسون ارجاع داده است.  
 ۷۷. چنین است در اصل.  
 ۷۸. چنین است در اصل.  
 ۷۹. چنین است در اصل.  
 ۸۰. اصل: سوه.  
 ۸۱. چنین است در اصل.  
 ۸۲. نزهه القلوب و یاقوت دیده شود.  
 ۸۳. هم اینجا و هم چند سطر قبل فون لون اوردert را به اویرات ها ترجمه کرده است.  
 ۸۴. فون لون این نام را یکانتمور خوانده است. P65  
 ۸۵. فون لون Yedi خوانده است.  
 ۸۶. چنین است در اصل. هر چند می تواند زنان باشد.  
 . Urokruk. eastern turkish "uruq"  
 meaning "tribu, famulle, suite.  
 p65
- (توضیحات فون لون)  
 ۸۷. چنین است در اصل. می تواند «داشته» باشد یا آنکه به صورت «مردم که از سر بری رسمی دعوایی داشتن...» خوانده شود.  
 ۸۸. فون لون در اینجا ابکتی را فرزند شیخ حسن ترجمه کرده است. P66  
 ۸۹. به اندازه چند کلمه سفید است. فون لون آن را اویس دانسته است.  
 ۹۰. اصل: دولته  
 ۹۱. در اینجا کمتر از یک کلمه سفید است.  
 ۹۲. فون لون ایر واخته را یک کلمه دانسته و به معنای دوستان داشته است. زیر آن را طوری از Irwakh می داند که همان tah Irakhi باشد و به بلوشه استناد می کند.  
 ۹۳- چنین است در اصل  
 ۹۴- چنین است در اصل  
 ۹۵- اصل: سوکاست  
 ۹۶- به اندازه یک کلمه سفید  
 ۹۷- اصل: دراختن  
 ۹۸- نماری از لغت مغولی nama به معنای مالیات اضافی است (توضیحات فون لون) P69  
 ۹۹- فون لون آنرا عبدالبایانجار Abdol Bayanjar خوانده است.  
 ۱۰۰- فون لون این را که ناخواناست حلبی یعنی منسوب به حلب خوانده اما افزوده شاید چلبی درست باشد P70

- کرده است. P77
- ۱۲۶- به اندازه دو کلمه سفید است.
- ۱۲۷- اصل: هزینه
- ۱۲۸- فن لون Kubdu خوانده است.
- ۱۲۹- اصل: ببردیک
- ۱۳۰- چنین است در اصل
- ۱۳۱- فن لون آنرا Mani خوانده و در صحبت قرائت خود تردید کرده است و اسامی بانی، آنی و دانی را مفروضات خود برای قرائت این نام ذکر کرده است. P79
- ۱۳۲- چنین است در اصل: فن لون آن را Wiked ترجمه کرده است. P80
- ۱۳۳- به اندازه شش کلمه سفید است
- ۱۳۴- سفید است
- ۱۳۵- در متنه سنن شیخ اویس نیست و سفید است. فن لون بدرستی آن را شیخ اویس در ترجمه آورده است. P80
- ۱۳۶- به اندازه سه کلمه خالی است. فن لون به نقل از میر خواند آنرا Sina دانسته است.
- ۱۳۷- چنین است در اصل
- ۱۳۸- چنین است در اصل
- ۱۳۹- این مطلب به صورت الحاقی و با خطی متفاوت نوشته شده است.
- ۱۴۰- اصل: سوپو غامیشی
- ۱۴۱- چنین است در اصل. فن لون در ترجمه خود این قسمت را اظهار داشته که نتوانسته است بخواند و براساس متن بیانی ترجمه را ادامه داده است.
- ۱۴۲- به نظر می آید که این عبارت تصحیف «تلاش» باشد. اما فن لون در فهرست اعلام آن را تراج دانسته است.
- ۱۴۳- چنین است در اصل. شاید به منظور وصلتی باشد
- ۱۴۴- چنین است در اصل. می تواند بناظور باشد.
- ۱۴۵- فن لون این نام را Sahbul خوانده، سپس تردید کرده و Sanboil نیز پیشنهاد کرده است. P82
- ۱۴۶- حدود دو سطر سفید است.
- ۱۴۷- این مطلب در حاشیه نوشته شده است که به متن الحاق شد.
- ۱۴۸- در متنه به صورت LuLu نوشته شده است.
- ۱۴۹- فن لون این محل را در شمال ارس دانسته و به حدود العالم استناده می کند P82
- ۱۵۰- به اندازه یک کلمه سفید است.
- ۱۵۱- چنین است در اصل.
- ۱۵۲- چنین است در اصل. منظور خاتون است
- ۱۵۳- چنین است در اصل.
- ۱۵۴- فن لون این را جش Jabash خوانده است.
- ۱۵۵- چنین است در اصل
- ۱۵۶- اصل: باغباستی
- ۱۵۷- در حاشیه در پایین صفحه و در کنار سلطنتانیه عبارت «ناحیت خراسان» نوشته شده است. ظاهراً منظور آن است که «از تبریز تا ناحیت خراسان...» فن لون چنین ترجمه کرده است که «اتفاق کردن که ناحیت خراسان را فتح کنند و از تبریز تا سلطنتانیه ازان سورغان باشد» P71
- ۱۵۸- به اندازه چند کلمه سفید است. فن لون به نقل از بیانی آنرا ناقل Natil نزدیک خوی دانسته است. P71
- ۱۵۹- فن لون آنرا Abanghay ضبط کرده است. اصل آن به صورت حسن اینگاعی است.
- ۱۶۰- فن لون آنرا Turkli ضبط کرده است.
- ۱۶۱- فن لون این نام را Bazbanay ضبط کرده است، در اصل میان «باز» و «وبنای» اندکی فاصله است.
- ۱۶۲- اصل: اینگاعی. فن لون آن را Abanghaghi ضبط کرده است. P72
- ۱۶۳- اما صورت خواندن این نام را مبهم دانسته است. P71
- ۱۶۴- اصل: بی دادی در ملک در ملک آذربایجان
- ۱۶۵- فن لون آنرا Bayanjar ضبط کرده است حال آنکه ظاهر بایانجار است.
- ۱۶۶- فن لون اظهار داشته که نتوانسته است این کلمه را بخواند و آن را موقعی تصور کرده و بصورت in rub. n.h ضبط کرده است. P72
- ۱۶۷- فن لون به صورت Aliki Bahadur این نام را ضبط کرده است. P72
- ۱۶۸- چنین است در اصل
- ۱۶۹- چنین است در اصل
- ۱۷۰- فن لون به نقل از مینورسکی Tilklah را بخش کوچکی در قراباغ دانسته است، این مطلب در حاشیه صفحه نوشته شده است جای آن اینجا تشخیص داده شد.
- ۱۷۱- اصل: سند. فن لون آنرا «تند و سریع» / ترجمه کرده است. P73
- ۱۷۲- چنین است در اصل. فن لون نزد در ترجمه Atask آورده و سپس در مقابل آن در پرانتز اتابک نوشته است و به بیانی ص ۱۷۹ و میر خواند ج ۵ ص ۱۶۷ ارجاع داده است.
- ۱۷۳- چنین است در اصل
- ۱۷۴- پایان، این صفحه به اندازه دو سطر و نیم سفید است.
- ۱۷۵- به اندازه چهار کلمه سفید است.
- ۱۷۶- چنین است در اصل
- ۱۷۷- اصل: نداد
- ۱۷۸- رسیدن جانی بیک به اغدام در ترجمه فن لون ساقط شده است.
- ۱۷۹- در اینجا نیز فن لون ایرواخته را به معنای دوستان دانسته و ترجمه

شجره نامه خاندان جلايري



«ادامه شجره نامه خاندان جلایری»



«توضیحات مربوط به شجره نامه»

27. Qarabuqa
28. Aishah Khatun
29. Tughu
30. Tughi
31. Batqun Bulinkshi
32. Kunjik
33. Kunan
34. Uqatu
35. Taknah
36. Hindu
37. Haitu
38. Jilan
39. Jinktu
40. Qunchi
41. Urum

٤٢. مرگ شیخ حسن ۱۳۵۶ بود و محل دفن او نجف بوده است.
٤٣. قاسم در سال ۸-۱۳۶۷ مرده و در نجف دفن شد.
٤٤. زاهد مرگ در سال ۱۳۷۲-۱۳۷۱ دنیزیکی تبریز دفن شد. بر عراق و آذربایجان حکومت کرد.
٤٥. اویی متولد ۱۳۴۱ و متوفی ۱۳۷۴ در نزدیکی تبریز دفن شد. بر عراق و همسر زین العابدین مظفری شد.
٤٦. غیاث الدین احمد علیه تیمور جنگید و در سال ۱۴۰۰ کشته شد.
٤٧. سلطان ولد در خوزستان و بصره و واسط حکومت کرد.
٤٨. حسین در سال ۱۳۸۱ به وسیله برادرش احمد کشته شد.
٤٩. بر قسمتی از ایران حکومت کرد و در سال ۱۴۳۲ کشته شد.
٥٠. بر شوستر حکومت کرد در سال ۱۴۲۱ کشته شد.

1. Juji Jawurqay
2. Juji Tarmalah
3. Arin
4. Ilgay
5. Qunduqay
6. Qutuqaur
7. Qutuqtu
8. Qurji Bughun
9. Timur Buqa (از محافظان خرینده بود.)
10. Tughan buqa
11. Aqbuqa
12. Urqutu (در آسیای صغیر کشته شد)
13. Jalayirtay
14. Aqdash
15. qutu
16. tankqiyyaday
17. Tughan Baju
18. shiktur Nuyan
19. Tughan
20. Jilanji
21. Yaghlaghu
22. Jalayirtay
23. Udujni
24. Musail

٢٥. حسین در خراسان در سال ۱۳۲۲ م. درگذشت.
٢٦. Iqbal در retinue گیخاتی